

# مکاتیب عرفانی

(قسمت سوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

شانزدهم

# فهرست

مکاتیب عرفانی (قسمت سوم، سال ۱۳۸۰)

موضوع

صفحه

- یاد خدا؛ ذکر و نماز / انسان کامل، ولیّ زمان / قرآن ناطق /  
عالم کبیر و عالم صغیر / جهاد و دفاع / خلافت بر اهل بیت  
مقدّر نخواهد شد مگر با ظهور حضرت قائم علیه السلام / امام هر چه  
کند بنا به مقدّر الهی است / ظهور و خروج امام در عالم صغیر..... ۷  
بیعت / جنید بغدادی ..... ۱۳
- در مسائل معنوی پدر و مادر مسئولیت کامل راجع به اولاد  
ندارند / تشرّف، قابلیت تکامل / مرتد شدن افراد در طول  
تاریخ / مطالعه کتب به قصد درک و نه به قصد ایراد گرفتن /  
اجازه و سلسله / بیعت / تشرّف، اخذ بیعت / حکم الهی را  
نمی توان نسخ کرد یا نادیده گرفت / درویشی در سیاست دخالت  
نمی کند، در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی از بزرگ وقت  
سؤال نکنید / مجاز نماز، امام جماعت / خانقاه، مسجد،  
حسینیه / عشریه / معصوم، مرتد / تجدید بیعت / مصافحه /  
گمراه و مردّد / لعن گذشتگان، توجّه به عمل / نحوه ی تحقیق ..... ۱۵

- ولایت مطلقه خداوند / نحوه‌ی راهنمایی بشر برای کسانی که  
 در دوران حیات توفیق پیدا نکرده باشند..... ۳۰
- وضعیت تصوّف در دوره قبل از انقلاب ایران / وضعیت تصوّف  
 در دوران انقلاب ایران / تصوّف راه تکامل عرفان است /  
 سلوک / عادت / تعصّبات / مختصری از شرح زندگی  
 حضرت آقای مجذوب‌علیشاه..... ۳۲
- قرائت در نماز به آن غلظتی که بعضی گفته‌اند صحیح نیست /  
 صورت ظاهری عبارات و لغات نماز موجب نشود که از یاد خدا  
 در نماز غفلت کنیم / گناهان کوچک و بزرگ در درگاه خدا قابل  
 بخشش است / توبه از گناهان / نقص و کمال توبه بستگی به  
 میزان خلوص نیّت شما دارد..... ۴۸
- انسان باید به مبدأ توجه داشته باشد و خود را فراموش نکند /  
 ارتباط انسان با گذشته خود علامت صحّت است / ارتباط با  
 مبدأ انسان در عالم کبیر عبارت است از ایده‌ی خداوند و عشق  
 به او / در عالم صغیر خدمت به پدر و مادر که محبّت به آنها  
 توصیه شده است..... ۵۲
- عدم دخالت درویشی در سیاست / درویشی روش تربیت درون  
 است / تقسیم‌بندی وظایف به شریعتی، طریقتی و تفکّری یا  
 تعقلی / حل مسائل با تفکّر و تعقل و استشاره به جای  
 استخاره / اعتقاد به ظهور امام زمان عج / صحّت سایر سلاسل  
 درویشی / رعایت احکام شریعت / باید خودمان را منطبق بر

- قواعد الهی که خدا آفریده است بکنیم / مقامات معنوی را جز با  
 زحمت کشی نمی‌توان به دست آورد.....۵۳
- حالات جذب و سلوک / رهبر طریقت، در درجه اول سالک  
 مجذوب و در درجه بعد مجذوب سالک می‌باشد / علت ذکر  
 کلمات درویش یا شیخ در نام برخی اقطاب / منظور از پیغمبران  
 صاحب کتاب / چگونگی تعیین اقطاب .....۶۱
- باید مانند آهن بود تا ضربات چکش موجب قدرت و قوت  
 گردد / توجه به آداب شرعی و آداب مجلس / سکوت و به  
 درد دل هم رسیدن، برای نزدیک شدن دل‌ها / حالات مختلف  
 بزرگان / خطبه شفشقیّه .....۶۶
- در بیعت اسلامی و بیعت حکومتی، شخص تابعیت خودش را به  
 حکومت اسلامی و قوانین اسلامی اعلام می‌کرد / بیعت معنوی  
 با اهل معنا و با کسی که از طرف خداوند مجاز است، بوده و  
 امروز در فقر به عنوان تشرف گفته می‌شود / تقلید در اعمال  
 است و نه در افکار / دادن ذکر خاص در بیعت معنوی متناسب  
 با روحیه‌ی آن شخص و متناسب با مکان و زمان .....۶۸
- در طول تاریخ در جریانات اجتماعی، مذهبی یا سیاسی، تاریخ  
 نامگذاری دلیل اینکه تاریخ وقوع آن باشد، نیست / انتخاب  
 کسی که هدایت مردم را به عهده بگیرد برحسب انتخاب مردم  
 نیست بلکه موجب خواست الهی می‌باشد / نام‌های مختلف شیخ  
 در طی تاریخ، شعوبی و رافضی / معنای لغت حکیم، مرتاض،

مفتی و ساحر / علّت ذکر کلمات صوفی، درویش و فقیر /  
عارف و عرفا؛ حکما و فلاسفه / نمایش دادن قدرت‌های معنوی  
صحیح نیست و خودنمایی می‌باشد / اهل عرفان بر تداوم  
رشته‌ی اجازه بزرگ زمان است / علی‌اللهی‌ها علی را خدا  
می‌دانند و می‌گویند خدایی نیست، هرچه هست علی است، ما  
می‌گوییم علی نیست هرچه هست خداست / اسمی که متداول  
می‌شود دلیل عدم وجود مسمی در قبل نخواهد بود.....۷۳

**فهرست جزوات قبل.....۸۱**

\* با توجّه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سوّالات فقرا را عموماً در جلسات  
فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و  
سوّالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سوّال به  
دقّت مطالعه بفرمایید.

\* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان  
بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه  
بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

\* با توجّه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن  
تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی  
خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲  
اعلام بفرمایید.

۲ فروردین ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. در مورد سؤالاتی که کرده بودید، اگر به کتب و گفته‌هایی که در مجالس گفته می‌شود توجه کنید، موضوع حل می‌شود. چون اگر من بخواهم برای هر سؤالی، صفحات مفصلی بنویسم این کار زائدی است و وقت هم نمی‌شود. در پندصالح هم پاسخ تمام اینها نوشته شده است. مع‌ذلک مختصری به عنوان یادآوری گفته می‌شود.

در مورد نماز که قرآن فرموده است: **لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**، ذکر یعنی یاد خدا بالاتر از نماز است. بنابراین مسلماً خود نماز هم برای این است که به یاد خدا باشیم. بنابراین اگر همیشه بتوانید به یاد خدا باشید این مسأله از نماز عرفی، یعنی نمازی که پنج نوبت بایستید و آن حرکات را بکنید و مثلاً کلماتی بگویید که چندان توجهی به معنای آن نداشته باشید، مسلماً بهتر است ولی این بهتری مانع آن نیست که نماز انجام نشود. نماز حتماً باید خوانده شود. برای اینکه هر امری به جای خود واجب است. مثل اینکه از شما پرسند که آب بهتر است یا شربت سکنجبین یا آب میوه، هر کدام به جای خود خاصیتی دارد. واجبات نماز

را هم به هر جهت و به هر صورتی که بتوان باید انجام داد. منتها آن هم کافی نیست و در واقع امتحانی است برای اینکه ما عادت کنیم به اطاعت امر؛ ولو معنی نماز را هم ندانیم، یا اینکه حواسمان پرت شود، ولی چون فرموده‌اند که در این ساعات بایستید به نماز و این گونه نماز به پا دارید، باید اطاعت کنیم. و اما آن نمازی که تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُتَّكِرِ<sup>۱</sup> می‌کند یا نمازی که در حدیث از پیغمبر آمده: الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ<sup>۲</sup>، آن ایده‌آل است؛ یعنی آخرین درجه از نمازی است که برای انسان امکان دارد و مقدر شده است. بنابراین اگر نماز این کار را انجام داد و تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُتَّكِرِ را عمل کرد، آن نماز درست است و به هر اندازه که این کار انجام شد، به همان اندازه هم مورد قبول قرار گرفته است. منتها بنا به مثل مشهور: مَنْ لَا يُدْرِكُ كُؤْلَهُ لَا يَتْرُكُ كُؤْلَهُ<sup>۳</sup>، کسی که کل را نمی‌تواند به دست بیاورد نباید از بعضی جزئیات بگذرد. وقتی کسی گرسنه است اگر برای او دو لقمه غذا دادند آن دو لقمه را باید قبول و استفاده بکند، منتها در صدد این باشد که رزق و روزی بیشتری به دست آورد، و لذا مادامی که آن نماز اصلی برای شخص حاصل نشده است از این نماز قالبی نباید غفلت کند.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

۳. بحار/الانوار، ج ۵۶، ص ۲۸۳.

اما انسان کامل، مصداق کامل آن برای ما مسلمین، پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و البته انبیای گذشته هستند. بنابراین بعد از آنها کسانی که هستند نماینده و مظهری از ائمه هستند؛ مثل وکیل. وکیل به اصطلاح فقهی و حقوقی، نفس موکل است. البته نفس موکل است ولی عین موکل نیست. بنابراین دستورات «ولیّ زمان» حکم خود را دارد، قرائت قرآن و نماز خواندن هم حکم خود را دارد، هر کدام به نوبه خود حکم دارد. دستورات «ولیّ زمان» هم هرگز خارج از دستورات شرعی و اجرای آنها نیست. منتها ممکن است در معنا و وجوب آن برای شخص خاصی تفاوت پیدا کند. مثلاً به یک نفر بگویند تو در اینجا مسافر حساب می‌شوی و باید نماز را قصر بخوانی یا بگویند تو چون مریض هستی نباید روزه بگیری؛ این قبیل دستورات را که منطبق با شرع است بگویند. و اما اینکه خروج انسان کامل از حکم قرآن امکان دارد یا خیر، اینها مباحثی است که برای خالی نبودن عریضه، متکلمین مطرح کرده‌اند. کمال انسان کامل در این است که احکام الهی را انجام می‌دهد. علی علیه السلام هم نفرمود: من مقدّم بر قرآن هستم، وقتی که قشون معاویه قرآن را بالای نیزه کردند، فرمود من قرآن ناطق هستم و آن ورق‌پاره‌ای است که آنها روی نیزه کرده‌اند. بنابراین انسان کامل عین قرآن است و نمی‌توان گفت که از قرآن جدا باشد، مثل اینکه نمی‌توان



گفت: خورشید از حکم حرارت جدا است، بلکه خورشید عین حرارت است. انسان، عالم صغیر و جهان، عالم کبیر است. آنچه در عالم صغیر است، در عالم کبیر وجود دارد و آنچه در عالم کبیر است در عالم صغیر هم وجود دارد. در خود قرآن هم آمده است که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**<sup>۱</sup>، خدا و پیغمبرش شما را دعوت می‌کنند به چیزی که شما را زنده می‌کند، پس شما هم فوراً اجابت کنید؛ که این حیات، منظور حیات معنوی است. اگر دل به این حیات رسید آن قیامتی که در عالم کبیر واقع می‌شود، انسان نمونه‌ی آن را در عالم صغیر، در عالم خودش خواهد دید ولی اجراء و ظهور آن در عالم صغیر به هیچ‌وجه مانع ظهور در عالم کبیر نخواهد بود.

و **أَمَّا آيَةُ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً**<sup>۲</sup>، شأن نزولش در مورد خاصی است و آن جهاد است. جهاد هم به نظر شیعه در زمان غیبت واجب نیست و حتی بنا به عقیده‌ای حرام است. در زمان غیبت دفاع واجب است؛ یعنی اگر کسی حمله کرد، ولو به زن و بچه‌ای، آنها هم می‌توانند دفاع کنند و البته دفاع شرایطی دارد که با تحقق آن شرایط مسلمان حق دارد حمله‌ی او را با حمله‌ی متقابل جواب بدهد.

۱. سوره انفال، آیه ۲۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۳ و سوره انفال، آیه ۳۹.

آخرین کوششی که از طرف خداوند مقرر شد کوششی است که حضرت سیدالشهدا کرد؛ آن هم نه ابتکاراً و نه برای اینکه خلافت را به دست بگیرد بلکه اهل کوفه از حضرت دعوت کردند و گفتند ما آماده‌ایم تا کمک کنیم حکومت و خلافت به دست شما بیفتد و حتی به عبارتی، تهدیدی معنوی کردند که اگر قیام نکنی قصور کرده‌ای. این جهات موجب حرکت امام حسین شد و الاً بعد از آن حضرت، بارها اتفاق افتاد که فرمودند: خلافت بر ما اهل بیت مقدر نخواهد شد مگر با ظهور امام قائم ع. که یکی در مورد زیدبن علی بود و دیگری در مورد حضرت صادق ع وقتی که ابومسلم نامه‌ای نوشت و خواهش کرد که با ایشان به خلافت بیعت کند، حضرت پاکت نامه او را به اصطلاح باز نکرده، کاغذ را نخوانده، گرفتند و سوزاندند و رد کردند. یکی هم زمان حضرت رضا ع بود که بعد از اینکه تقریباً با جبر و اکراه ولایتعهدی را قبول کردند، فرمودند: این امر بر ما درست نخواهد شد.

بنابراین، این مقدر الهی است، چون امام هر چه کرده بنا به مقدر الهی است. اما در مورد آماده شدن برای ظهور، از لحاظ شخصی فکر کنید که امام فردا ظاهر خواهد شد و خواهد گفت بیا به جنگ. اگر خود را حاضر می‌دانید، در این صورت آماده هستید و این آمادگی شخصی به شما کمک می‌کند که امام در عالم صغیر نیز ظاهر شود و

خروج کند و دشمنان خود یعنی دشمنان حق را که جنود شیطان می‌باشند، از بین ببرد. بنابراین ما از لحاظ آماده بودن برای ظهور امام، وظیفه داریم که در اصلاح خودمان و در اصلاح جامعه بکوشیم. والسلام.

۳۰ فروردین ۱۳۸۰

با عرض سلام، نامه‌ی شما رسید. محقق باید تمام کتاب‌ها را بخواند و آن وقت اگر ایرادی بود بپرسد. کتاب‌های مهمی که در این باره هست، مثل *طرائق الحقایق*، همچنین کتاب‌هایی را که در *رساله‌ی رفع شبهات* به آنها اشاره کرده‌اند، بخوانید.

سؤال شما راجع به جنید یک سؤال تاریخی است، نه سؤال عرفانی و آن را باید از مورخ بپرسید. شما اول باید توجه بکنید که این نظریه‌ای که مبنای درویشی است مورد قبول شما می‌باشد یا نه. آن مبنا این است که هرگز در به سوی خداوند بسته نمی‌شود و همیشه بیعت از زمان آدم تا خاتم بوده است. پیغمبر بیعت می‌گرفتند. امامان علیهم‌السلام هم بیعت می‌گرفتند. در زمان غیبت هم باید بیعت گرفته می‌شد، به دلیل اینکه بیعت را اگر حکم شرعی به معنای شریعت بدانیم از طرف پیغمبر وضع شد و همه جانشینان پیامبر هم ادامه می‌دادند و هیچ دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد. نسخ دستور پیغمبر هم با خود پیغمبر است. بنابراین، بعد از امام باید کسانی که از حیث بیعت نیابت دارند بیعت بگیرند. حال اگر این نظریه را قبول دارید، حتماً امام کسی را تعیین کرده‌اند که بیعت بگیرد و آنچه ما در کتاب‌ها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم،

این شخص جنید بغدادی بود. اگر شما اصل نظریه را قبول ندارید، سؤال راجع به جنید بی‌معنی است و بهتر است دنبال این بروید که بگویید چنین نظریه‌ای غلط است و لازم نیست بعد از زمان امام دوازدهم یعنی در زمان غیبت کبری بیعت گرفته شود. اگر بر شما مسلّم شد که بیعت لازم نیست دنبال این مطلب نروید؛ در آن صورت، جنید هر که بوده برای شما اثری ندارد. اما اگر نظریه‌ی عرفا را قبول کردید، جنید نه، شخص دیگری، عمروی، زیدی یا خالدی هیچ فرقی نمی‌کند، هر که نایب امام بوده، همان را شما اسم بگذارید جنید. به علاوه اینکه در بسیاری کتاب‌ها از جنید نام برده شده است. کتب عرفا در دسترس است. شما چند کتاب فقهی و شرعی را ملاک نظریه قرار داده‌اید و فقط و فقط نظر موجود در آنها را قبول دارید. حال آنکه کتب دیگری هم هست. روایات مختلفی هم هست. علمای بزرگی نیز در این نظریه شریک بوده‌اند و در طیّ تاریخ قائل بوده‌اند؛ از جمله در این اواخر مرحوم سیّد بحر العلوم، ملاّ عبدالصمد همدانی و بسیاری دیگر این نظر را داشته‌اند. بنابراین شما مطالعه کنید. اگر مطالعه‌تان راجع به شخص جنید است، این مسأله تاریخی است و از تاریخ‌نویسان بپرسید. ولی اگر مطالعه شما معنوی است، آن وقت باید نظریه‌ای را که مبنای کار عرفاست مورد بررسی قرار دهید. والسلام.

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. شما سؤالات و تحقیقاتی را که باید قبلاً می‌کردید به موقع انجام ندادید و اینک انجام می‌دهید. می‌دانید که در مسائل مذهبی و معنوی، پدر و مادر مسئولیت کامل راجع به اولاد ندارند، بنابراین حقّ بود که خودتان مسائل را بررسی می‌کردید. به هر جهت اینکه شما را پذیرفتند و تشرّف انجام شده دلیل آن است که قابلیت تکامل دارید و الاّ تشرّف برای کسانی نیست که خود لایق هستند، یعنی به تنهایی برای این اشخاص نیست بلکه برای کسانی هم که در مسیر خداوند نیستند یعنی در مسیر صراط المستقیم حقّ قرار ندارند ولی قابلیت دارند که این مسیر را ادامه بدهند هم تشرّف هست. برای اینکه او را به راه بیاورد و در ادامه‌ی راه کمک کند و الاّ کسی که خود در راه است کمتر نیازمند است؛ هر چند همه‌ی انسان‌ها نیازمند هستند که با تمسک به ولایت مطلقه‌ی الهی تکامل پیدا کنند. بنابراین از این حیث دلیلی نیست.

اگر تاریخ خوانده باشید در بین صحابه پیغمبر هم یکی از کسانی که کاتب وحی بود و وحی را به او می‌فرمودند که می‌نوشت، مرتد شد و به مکه برگشت و با مشرکین زندگی کرد اما از این حیث

ایرادی بر پیغمبر نمی‌توان گرفت. یا در زمان علی، زیاد که حکومت فارس را از طرف علی علیه السلام به عهده گرفت، بعد از شهادت علی علیه السلام به معاویه پیوست و از شقی‌ترین افراد شد. از این قبیل در دنیا زیاد هستند. از جمله بلعم‌باعورا که به درجه نزدیک پیغمبری رسید ولی مع‌ذلک شیطان توانست او را فریب بدهد. بنابراین توجه کنید که درویشی برای کسانی است که قابلیت تکامل دارند و اصل بر آن است که همه‌ی انسان‌ها قابلیت تکامل دارند مگر کسی باشد که فطرت او بر خبث‌طینت و بر فساد باشد. بنابراین از این حیث نمی‌توان سؤال کرد.

اما در مورد سایر سؤالاتی هم که کرده‌اید حقّ این بود که اگر می‌خواهید مطلبی را بفهمید اول کتاب‌هایی که راجع به آن نوشته شده است را بخوانید. غیر از رساله‌ی رفع شبهات، پند‌صالح را هم بخوانید. کتاب طرائق الحقائق را نیز پیدا کنید و بخوانید. اوایل کتاب نابغه علم و عرفان، کتاب یادنامه صالح و خورشید تابنده هم مفید است. این مطالعات را به قصد درک مطلب کنید نه به قصد ایراد گرفتن، برای اینکه ایراد گرفتن باید بعد از تحقیق باشد. ابتدا به قصد درک مطلب بخوانید بعد اگر ایرادی و سؤالی برایتان بود آن را مطرح کنید.

مسأله‌ی اجازه و سلسله، مسأله‌ای است که اساس تشییع بر آن

است؛ به این معنی که تفاوت مذهب تشیع و تسنن در آن است که بعد از رحلت پیغمبر، اهل سنت معتقدند که بزرگان امت باید جمع شوند و جانشین پیغمبر را تعیین کنند؛ کما اینکه به همین طریق عمل کردند. ولی شیعه این طور معتقد نیست. شیعه می‌گوید که چون پیغمبر را ما انتخاب نکردیم بلکه خداوند انتخاب کرد بنابراین جانشین او – البته جانشین معنوی او و چه بهتر که جانشین ظاهری او هم همان شخص باشد، ولی منظور جانشین معنوی است – جانشین معنوی او کسی است که از جانب خدا معین شده باشد. اما بعد از ختم نبوت، ارتباط مستقیم با خداوند به صورت وحی قطع شد ولی پیغمبر آنچه بگوید و آنچه بکند از جانب خداست به دلیل آیات اول سوره‌ی نجم که: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**<sup>۱</sup>. بنابراین، وقتی که پیغمبر علی را تعیین می‌کند، علی همان نماینده‌ی الهی است. بعد از علی علیه السلام هم حسن تعیین شد، بعد از حسن علیه السلام، حسین و هکذا الی آخر. حسن نه اینکه چون فرزند علی بود به جانشینی نشست بلکه خلافت حسن از لحاظ این بود که نصّ علی بر او قرار گرفت؛ یعنی علی علیه السلام صریحاً او را به جانشینی معین کرد. بنابراین رهبر و نماینده مذهبی از لحاظ تربیت



افراد باید از ید قبلی اجازه‌ای داشته باشد، نه اینکه به اختیار فحول امت باشد. تسلیم به این نماینده را در زبان عربی بیعت نام نهاده‌اند، اصطلاحی که اکنون به کار می‌برند تشرّف، تشرّف به فقر است. تفاوت لغوی اثری در اصل مطلب ندارد، تشرّف همان اخذ بیعت است. بنابراین کسانی که در دوران قدیم بیعت می‌کردند تسلیم به تربیت بیعت‌گیرنده‌ای می‌شدند. بیعت در زمان امام به ندرت توسط خود آنان بود و بیشتر توسط نمایندگانی که صریحاً برای بیعت نمایندگی داشتند، انجام می‌شد. اخذ بیعت حکمی است که بر پیغمبر نازل شد و پیغمبر بیعت می‌گرفت و ائمه هم بیعت می‌گرفتند. بنابراین، این حکم الهی را هیچ‌کس نمی‌تواند نسخ کند یا نادیده بگیرد. کما اینکه ائمه هم فرموده‌اند که احکام الهی را ما هم حق نداریم نسخ کنیم و ما فقط شارح احکام الهی هستیم. لذا چون حکم بیعت تشریح شد و به هیچ دلیل کسی مدّعی نیست که این حکم نسخ شده باشد - کما اینکه ائمه هم بیعت می‌گرفتند - بدین قرار در دوران بعد از غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام نیز انجام می‌شود. منتها در این دوران چون خود حضرت غایب است توسط نماینده‌ای که حضرت در موقع غیبت کبری برای اخذ بیعت و نه برای مسائل شرعی - برای مسائل شرعی نواب اربعه بودند - تعیین فرمود، انجام می‌شود. آن نماینده هم بعد از خود جانشین

تعیین کرد و آن جانشین هم همین‌طور جانشین تعیین کرد که این رشته را به نام سلسله‌ی اجازه یا سلسله‌ی فقری می‌نامند. اگر ما به این مسأله توجه کنیم می‌بینیم هر شیعه‌ای باید خود را موظف بداند که بیعت کند. حال با چه کسی بیعت کند؟ با کسی که اجازه‌ای از ید قبلی خود دارد و او هم از ید قبلی تا برسد به امام. حالا این شخص چه کسی است، انسان باید جستجو کند؛ یا جستجوی علمی از طریق کتاب‌ها و تواریخ و یا به واسطه‌ی مراجعه و جذب معنوی. یعنی ببیند آیا آن شخصی که مدعی اجازه است بر روح و روان او مسلط است و یا می‌تواند مسلط باشد.

اما مسائل شریعتی چون آشکار بوده و به عنوان علم درباره‌اش بحث می‌شده است علنی بوده و همیشه نمایندگان آنها، یعنی نمایندگانی که برای شریعت تعیین شده‌اند، نامشان در همه‌ی کتاب‌ها نوشته شده است. اما مسأله‌ی طریقت و اخذ بیعت چون در تقیه بوده، همواره پنهانی بوده است. حتی اگر کتاب *مفاتیح‌الجنان* را در شرح حال حضرت علی‌النقی علیه السلام، آنجایی که راجع به روزهای هفته و دعا‌های هفته می‌فرمایند بخوانید، شدت اختناق معلوم می‌شود. بنابراین اجازه‌ها فقط به صورت غیرعلنی بوده و فقط شیعیان خاص از آن خبر داشتند که سینه به سینه رسیده است.

و اما از اینکه در مورد دخالت در سیاست نوشته‌اید، در اعلامیه‌ای که به تاریخ ۷ رمضان ۱۴۱۷ نوشته شده و هم‌چنین در نامه‌های بعدی گفته شده است که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند و نظری ندارد ولی درویش بر طبق مقررات شرعی و با خلوص نیت محضاً لله اگر تصمیم بگیرد، تصمیم وی درست است؛ چرا که درویش مانند سایر شهروندان مملکت باید در سرنوشت خود دخالت نکند. به همین جهت نوشته‌ام که راجع به مسائل اجتماعی و سیاسی از من سؤال نکنید چون من راجع به مسائل طریقتی نظر می‌دهم و مسائل اجتماعی بستگی به نظر خود شما دارد. بنابراین درویش نیز مانند هر انسانی باید در جامعه‌ی خود نقشی داشته باشد.

اما در مورد مجاز نماز که نوشته بودید؛ چون امام جماعت باید دارای شرایطی باشد و فقرا چون معتقد به این هستند که باید تمام مسائل مربوط به مذهب با اجازه‌ی مقام مذهبی باشد که مجاز است و الاً هر کسی مدعی می‌شود، این است که بسیاری از مستشرقین که اصلاً مسلمان نیستند برای ما مسلمین نظریه تنظیم و پیشنهاد می‌کنند. بنابراین ما معتقدیم که این قبیل امور باید با اجازه‌ی بزرگان زمان باشد؛ چنانکه در این مورد هم می‌گوییم که چون تشخیص شرایط به اصطلاح امام جماعت در نماز کار مشکلی است، به این جهت به

عهده‌ی بزرگِ زمان گذاشته می‌شود.

اما در مورد خانقاه، شما هم اوضاع اجتماعی و هم اوضاع تاریخی را باید در نظر بگیرید. از لحاظ تاریخی خانقاه نه در جهت رقابت با مسجد و به قول شما در مقابل مسجد نبود، بلکه در قدیم هم مساجد کم بود و هم اماکن سکونت و پذیرایی مثل رستوران و هتل و امثال اینها، در اوجش هم که یا به دیدار یکدیگر و یا برای زیارت مقابر می‌آمدند، محلی برای سکونت نداشتند. این است که محلی برای این منظور درست کردند به نام خانقاه. خانقاه یا خانگاه در لغت یا به معنای سفره‌خانه است یا به معنای جای خانه، ولی به هر تقدیر به هیچ وجه در مقابل مسجد نبوده است.

و اما از لحاظ موقعیت فعلی اجتماعی به اختلافی که دستگاه‌های استعماری در بین مسلمین انداخته‌اند باید توجه کنید. این اختلاف در بالاترین سطح بین شیعه و سنی و در داخل اهل سنت، اختلاف بین مذاهب اربعه است. در مسائل قومی اختلاف بین فارس، ترک و عرب و امثال اینها. این اختلافات موجب شده است که هر کدام برای خودشان مسجدی دارند. الان در ایران، در میان اهل سنت شافعی‌ها مسجدی جداگانه از شیعه‌ها دارند ولی به این طریق نه می‌توان گفت سنی‌های شافعی از اسلام خارج‌اند و نه شیعیان. از طرفی

دیده‌اید که ما چندین بار، شاید از ده‌ها سال پیش درصدد بودیم که در مسجد مجلس ترحیم بگذاریم و آقایان اجازه ندادند. ناچار این مجالس را باید در محلی بگذاریم، از اینرو می‌بینیم که خانقاه مورد استفاده قرار می‌گیرد. شما هرگز چشمتان را از اطراف نبندید، هرگز به دو طرف چشمتان یک چشم‌بند نگذارید که فقط یک نقطه را ببینید و آن هم ایراد گرفتن باشد و بعد برای ایرادات خود دلیل پیدا کنید. بلکه اول بروید ببینید چرا خانقاه درست شد و چرا از طرفی دیگر - چون در طی تاریخ خانقاه در بعضی جاها گرفتاری‌هایی ایجاد می‌کرد - از حدود یک قرن ونیم پیش دیگر سلسله‌ی ما خانقاه درست نکرد و حسینیه درست می‌کند و آن هم برای مجالس عزاداری و برگزاری نماز و احیاناً اطعام عمومی است و دیگر خانقاه به معنای سابق که مسافرینی در آن ساکن باشند نیست.

و اما در مورد عشریه که نوشته‌اید. در مسأله شریعت بنابر روایت مروی از امام علیه السلام: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ<sup>۱</sup>، شما باید از مجتهدی تقلید کنید که دارای این صفات باشد. اما اگر انسان ببیند که

مجتهدی حرف نادرستی بدون تحقیق می‌زند، او از عدالت و شرایط مرجعیت می‌افتد و تشخیص این موضوع هم با خود مکلف است که باید تحقیق بکند. ولی کسی از فقها که دارای این شرایط باشد، می‌توان از او تقلید کرد و اما تقلید در اعمال است نه در اعتقادات. تقلید در استعمال لغت نیست که هر لغتی آن شخص بکار برد شما هم بکار ببرید. شما اگر به جای خمس بگویید پنج یک، از دین خارج نشده‌اید. درست است که لغت عشریه در هیچیک از کتب نیامده است ولی خمس را نصف کنید که می‌گویند نصف باید کرد به هر نصفه‌ی آن می‌توان عشریه گفت. بنابراین اگر لغت عشریه جدید و بدعت لغوی است ولی معنای آن بدعت نیست. در این مورد در رساله‌ی رفع شبهات فصلی را نوشته‌اند آن را مکرر و دقیقاً بخوانید تا روشن شوید.

و اما مسأله‌ی دیگر اینکه بنا به اعتقاد ما شیعیان فقط چهارده نفر در اسلام معصوم هستند و بعد از آن دیگر هیچ معصومی وجود ندارد. بنابراین همه‌ی بندگان خدا در معرض خطا و اشتباه می‌باشند. منتها کسانی را که خداوند توفیقشان بدهد بلافاصله یا به فاصله‌ی کوتاهی از آن خطا منصرف شده و توبه می‌کنند و این مسأله را قبلاً گفتم که در زمان خود پیغمبر هم بعضی از صحابه‌ای که بیعت کرده بودند مرتد شدند و اگر این نبود، حکم ارتداد اصلاً در شرع مصداق پیدا

نمی‌کرد. خود ارتداد مبحث مفصلی در فقه است. بنابراین همانطور که گفتم کسی را که قابلیت ارشاد و تکامل داشته باشد او را در درویشی می‌پذیرند به امید اینکه با پیروی از تعلیمات به مقامات عالی عرفانی برسد ولی اگر خود او دیگر لیاقت نداشت و ادامه‌ی انجام دستورات را رها کرد، در این صورت به درویشی ربطی ندارد. از قبیل... که گفتید فراوان بوده است، مثل بلعم‌باعورا که نزدیک به مقام پیغمبری بود ولی شیطان توانست او را فریب بدهد و از اوج عظمت و اوج درجات بهشت به قعر جهنم بفرستد. بنابراین انسان همیشه در معرض خطاست و این ربطی به کسی که بیعت می‌گیرد ندارد. حتی در زمان ائمه هم بعضی از نمایندگان حضرت که وجوه را جمع می‌کردند خیانت کردند و وجوه را به اصطلاح بالا کشیدند؛ در مناطقی مثل آذربایجان یا جاهای دیگر یکی دو نفر چنین بودند.

اما در مورد بیعت و تجدید بیعت، اگر کتاب‌های روایی در شرح حال ائمه، مثل کتاب *ارشاد* شیخ مفید یا *اصول کافی* را خوانده باشید می‌بینید که بعد از رحلت هر امام، شیعیان خاصّ به گردش می‌افتادند تا جانشین حضرت را بشناسند و بعد از آنکه شناختند با او تجدید بیعت می‌کردند و تجدید بیعت همیشه وجود داشته است. به این معنی که در تجدید بیعت شخص اقرار می‌کند به اینکه کماکان به اطاعت از او امر

مراد باقی است و شخص جانشین را به عنوان مراد قبول دارد و اعلام اطاعت او را می‌کند. هم اکنون در مسائل اجتماعی دیده‌اید که می‌گویند عده‌ای آمدند با مراجع شرعی تجدید بیعت کردند. تجدید بیعت از قدیم بوده است و بنابراین اگر کسی تجدید نکند سردرگم است ولی کافر نیست. مثل اینکه به دوراهی رسیده و نمی‌داند از کدام راه برود، باید تحقیق کند. تا وقتی هم که راه را انتخاب نکرده است سالک تلقی نمی‌شود بلکه راكد است و به همین دلیل کسی که تجدید بیعت نکرده است مثل کسی است که درویش نیست و اجازه‌ی او باطل می‌شود. اگر بدانید یا برسید خواهید دانست که بسیاری از علما وقتی که عمل جراحی می‌کنند که در آن باید بیهوش شوند، احتیاطاً بعد از اینکه به هوش آمدند مجدداً به وکلای سابق خود وکالت تفویض می‌کنند؛ چون این نمایندگی مانند یک نمایندگی شرعی، با بیهوش شدن شخص و به طریق اولی با رحلت شخص از بین می‌رود و بنابراین با بزرگ جدید باید تجدید بیعت کنند و تجدید اجازه یابند.

و اما در مورد مصافحه، اگر در اخبار خوانده باشید یا حتماً از وعظ شنیده باشید هر وقت حضرت فاطمه علیها السلام به حضور پدر شرفیاب می‌گردید، می‌گویند فاطمه دست حضرت را می‌بوسید و حضرت هم دست فاطمه را می‌بوسیدند. حال این امر چگونه بوده است؟ آیا حضرت



خم می‌شدند و دست فاطمه را می‌بوسیدند؟ هیچ‌کس چنین چیزی را نمی‌تواند بپذیرد. آن دست بوسیدن طرفین در حقیقت همین طرز مصاحفه‌ای است که بعد از بیعت بین بیعت‌کنندگان برقرار می‌شود و به منزله‌ی آن عقد اخوتی است که در زمان حضرت رسول بسته شد. مصافحه یا «صفا» به این طریق علامت و یادآور آن بیعتی است که طرفین کرده‌اند. به همین جهت باید با کسی مصافحه فقری کرد که او هم آن بیعت را کرده باشد و هر دو در واقع بیعتشان را یادآور شوند.

و اما مطلبی که با این عبارت «گفته‌اند» آغاز می‌شود. هر گفته‌ای معتبر نیست. این را که گفته‌اند درویش‌ها حال خودشان را به دیگری نگویند، یعنی حق ندارند اعتقاد خودشان را به دیگری تلقین کنند. خیلی از این «گفته‌ها» نادرست است. بنابراین آنچه در کتاب‌های معتبر نوشته‌اند و آنچه از بزرگان مجاز شنیده‌اید آنها معتبر است. البته کسی که تجدید بیعت نکرده است به این معنی است که شخص حاضر و زنده را قبول ندارد و چون اتصال سلسله و ادامه‌ی سلسله از زمان آدم ﷺ تا قیام قیامت برقرار است کسی که این را انکار بکند، به اساس تشیع، به اساس عرفان بی‌اعتنایی کرده است. البته همان‌طوری که در زمان ائمه هم بود، بعضی‌ها مشکوک می‌شدند و تحقیق می‌کردند تا مطمئن شوند و بتوانند تجدید بکنند. بنابراین در آن مدتی که شخص

مشغول تحقیق است نمی‌توان او را گمراه دانست بلکه او را مردّد تلقی باید کرد.

و اما در مورد لعن گذشتگان، نوشته‌اید: بعضی از فقرا از اقطاب گذشته نقل کرده‌اند. اینکه برخی از فقرا آن هم از اقطاب گذشته نقل کرده‌اند که دلیل نمی‌شود. خود شما که چنین چیزی ننشیده‌اید. لعن به هیچ‌وجه و در مورد هیچ‌کس جایز نیست. در قرآن دارد: **وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ**، فرموده است کسانی که غیر از خدا را می‌پرستند لعن نکنید. در جایی دیگر در شرح حال حضرت لوط در قرآن فرموده که ایشان قوم خود را نفرین نکرد بلکه فرمود: **إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ**<sup>۲</sup>، یعنی من از عمل شما بیزارم یعنی اگر آن عمل را نکنید شما مردمان عادی‌ای هستید. بنابراین باید به عمل توجه کنید. به علاوه ما که در زمان حال زندگی می‌کنیم و به گذشته واقف نیستیم، شما هم مورخ محقق نیستید که بتوانید دقیقاً قضاوت کنید. به تاریخ گذشته چکار دارید؟ ما می‌گوییم که بعد از پیغمبر علی است بعد از علی حسن و الی آخر. هر که با اینها دوست است ما هم مخلصش هستیم هر که با اینها دشمن است ما هم

۱ . سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲ . سوره شعرا، آیه ۱۶۸.

دشمنش هستیم. چه کسی دوست است، چه کسی دشمن؟ ما نمی‌دانیم. بله مسلماً شمر دشمن است، مسلماً عمر سعد دشمن است، مسلماً یزید، معاویه دشمن است. ولی راجع به خلفا خیلی از مورخین معتقدند که اینها با خلوص نیت کار کردند و اگر هم به عقیده‌ی ما شیعیان به هر جهت اشتباه کردند، کار خطایی کردند، ولی خطا از دشمنی نبود. ما چون اطلاعی نداریم به هیچ کس لعن نمی‌گوییم اما رضی‌الله‌عنهم هم نمی‌گوییم. اینکه گفته‌اید در بعضی اخبار لعن وارد شده است، امام آن لعن را بسته به آن موقعیت گفته‌اند؛ چنانکه بسیاری از اخبار وارده با زمان و مکان و شخص شنونده ارتباط داشته است.

در خاتمه از اینکه درصدد تحقیق هستید خرسند شدم و توصیه می‌کنم که تحقیق را همیشه ادامه بدهید منتها در هر تحقیقی — چه تحقیق راجع به این مسائل و چه تحقیق راجع به مسائل دیگر مثل: مسائل تاریخی، مسائل اجتماعی و غیره — پیش‌داوری نداشته باشید. الان نوشته‌ی شما نشان می‌دهد که شما یک عقیده‌ای را مسلم فرض کرده‌اید و بعد می‌خواهید بر طرف مقابل ایراد بگیرید، یعنی جستجو می‌کنید که ایراد بگیرید، نه اینکه بفهمید. شما سعی کنید که اشکالاتتان مرتفع شود و عقیده‌تان تصحیح شود نه اینکه ایرادجویی کنید. ابتدا تحقیق را آغاز کنید. اگر در حین تحقیق چند نکته گنگ و

قابل فهم نبود آنها را پرسید و اگر مجاب نشدید آن وقت نظریه بدهید؛  
نه اینکه اول نظریه‌ای را قبول کنید و با پیش‌داوری شروع به تحقیق  
نمایید. امیدوارم موفق باشید. والسلام.

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. ان شاء الله خداوند به شما توفیق بدهد که در انجام خدمات به فقرا و هم‌چنین در انجام دستورات موفق باشید. خداوند فرموده است: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**<sup>۱</sup>، به این معنی که وجود، بستگی به روح دارد نه این جسم. روح را هم خداوند همان طوری که فرموده است در ابتدا در حضرت آدم دمید و روحی که نزد ما است از ناحیه‌ی خداوند است و تناسب با آن دارد. به این جهت وقتی که نوبت زندگی دنیایی او تمام شد به منبع اصلی برمی‌گردد و در آن دریای عظمت الهی حل می‌شود. ولایت علی علیه السلام هم در واقع تشخیص ولایت مطلقه‌ی خداوند است که در روی زمین به پیغمبر و علی و ائمه داده است. کسانی که طینت آنها خوب باشد ولی در دوران حیات، یا به واسطه‌ی بُعد مسافت یا به واسطه‌ی عدم امکان بررسی و تحقیق، توفیق پیدا نکرده باشند در دم آخر هم علی به فریادشان می‌رسد و در همانجا او را می‌شناسند. از قول علی علیه السلام می‌گویند که فرموده است: **مَنْ يَمُتْ يَرِنِي**<sup>۲</sup>.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۲۱. «هر که بمیرد مرا می‌بیند».

ای که گفتی فمّن یمت یرنی  
جان فدای کلام دلجویت  
کاش روزی هزار مرتبه من  
مُردمی تا بدیدمی روییت

در آن دم آخر، علویت علی به فریادشان می‌رسد و دستشان را می‌گیرد. بنابراین اگر زندگی‌شان هم با خلوص نیت گذشته باشد و عنادی نداشته باشند، خداوند راهنمایی‌شان می‌کند؛ کما اینکه در داستان آن نصرانی که اصلاً حضرت امام حسین را نمی‌شناخت، آمده که وقتی به گودال قتلگاه رفت تا آن امر فجیع را انجام دهد به محض اینکه حضرت را مشاهده کرد، جذبه‌ی ولایت او را گرفت و برگشت و با قشون ابن‌سعد جنگید و شهید شد که اکنون جزء شهدا از وی نام برده می‌شود. خداوند که می‌خواست او را راهنمایی کند چنان گردش روزگار را درست کرد که در آخرین لحظه‌ی حیات حضرت، خدمتشان شرفیاب شد و توفیق دستیابی یافت. والسلام.



پاسخ به سؤالات یک نفر پژوهشگر که درباره‌ی تصوّف تحقیق می‌کرد و

سؤالاتی را به صورت کتبی نوشته بود:

۱۵ خرداد ۱۳۸۰

## ۱- وضعیت تصوّف در دوره قبل از انقلاب را چگونه ارزیابی

می‌کنید؟

سؤال خیلی کلی است ولی به نظر می‌رسد که منظور از آن، بخصوص در داخل ایران و بالاخص سلسله‌ی نعمت‌اللهمی گنابادی باشد ولاً بطور کلی نمی‌شود بحث کرد. البته اخیراً، شاید از زمان بعد از جنگ دوّم جهانی، مردم به مسأله‌ی تصوّف و عرفان علاقه‌مندی بیشتری نشان داده‌اند. بطوری که می‌گویند اکنون پانصد کلاس درس راجع به مولوی در آمریکا دایر است. و اما در داخله‌ی ایران با توجه به اینکه درویشی، عرفان متوجه تربیت همه‌ی مردم و افراد است و در واقع توجه به این فرمایش پیغمبر اکرم دارد که فرمود: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**<sup>۱</sup>، بنابراین تغییرات اجتماعی در وضع آن تغییر نمی‌دهد، جز آنکه مربوط به وضعیت زمان باشد. ولی اساس، همان تربیت افراد است که وقتی تربیت بشوند فعالیت‌هایشان را بنابر تشخیص خودشان انجام

می‌دهند. بنابراین قبل از انقلاب با توجّه به اینکه حکومت وقت کاری نداشت و کمتر مزاحمت فراهم می‌کرد، مردم امکان توجّه داشتند ولی از سوی دیگر امکانات بررسی کمتری را در اختیار داشتند. از این رو خود درویش‌ها هیچ نوع نگرانی و گرفتاری خاصی نداشتند مگر در بعضی موارد که گرفتاریهای عارضی پیدا می‌شد. مثلاً به خاطر دارم چند دهه قبل در بروجرد واعظی به منبر رفته و در تمام صحبت‌هایش از درویشی بد گفته بود. از این رو بعضی از فقرا خدمت مرحوم پدرم نامه نوشتند و خواهش کردند که اقدامی در این باره شود و آن شخص را تعقیب قانونی کنند. ایشان نظر مخلص را پرسیدند و آن را پسندیدند به این شرح که به آنان دستور دادند که شما به کار خودتان مشغول باشید و به انجام دستورات مکلفه مذهبی بپردازید و دقت کنید اگر انتقاداتی که آن شخص می‌کند وارد است خود را اصلاح کنید و اگر وارد نیست به تدریج، یقین بدانید که مردم متوجّه می‌شوند و جبران گذشته را خواهند کرد. در غیر این صورت اگر فشاری بر آن شخص وارد شود بیشتر مورد توجّه مردم قرار خواهد گرفت. بنابراین می‌توان گفت وضعیت خاصی در دوران قبل از انقلاب بود. البته کتب و مسائل مورد بحث و بررسی هم فراوان موجود بود ولی روی هم‌رفته از این حیث اشکالی برای تصوّف، برای رشته‌ی ما، فراهم نمی‌شد.

۲- وضعیت تصوّف را در دوره‌ی ۲۰ ساله‌ی انقلاب چگونه



## ارزیابی می‌کنید؟

با توجه به اینکه اولین شرط و تعهدی که درویش موظف به آن است تعهد به رعایت احکام شرع است، بنابراین از اول هم فقرا، یعنی درویش‌ها، علاقه‌مند بوده‌اند که حکومت، حکومت اسلامی باشد. بنابراین انقلابی که به عنوان انقلاب اسلامی تعرفه شده و نام برده می‌شود، این انقلاب مورد علاقه و آرزوی مسلمانان و از جمله فقرا بود و همه توقع داشتند که تمام احکام اسلامی در آن رعایت شود ولی متأسفانه این آرزوها کاملاً برآورده نشد و مهم‌ترین اصلی که مردم توقع داشتند و هنوز هم متوقع هستند این است که یک زندگی مسالمت‌آمیز برای تمام افراد ایرانی و لاقل مسلمان در داخل یک کشور فراهم شود. فقرا امیدوار بودند با توجه به روشن‌بینی مرحوم آیت‌الله خمینی و اینکه ایشان علاقه‌مند به تقریب بین مذاهب اسلامی بودند، لاقل در داخله‌ی شیعه، اختلاف و تفرقه نیندازند و یا تفرقه‌ها و اختلافات ایجاد شده را دامن نزنند. ولی متأسفانه دست‌هایی در داخله وجود داشت که بنا به انگیزه‌ی تعصبات خاصی که تلقین می‌شد این اختلافات را بیشتر دامن می‌زدند بطوریکه جدایی بین درویش و غیردرویش، صوفی و غیرصوفی، را زیاد می‌کردند.

از طرفی با توجه به اینکه رهبر انقلاب به عرفان توجه کاملی داشت و حتی از تفاسیر مشهوری که ذکر می‌فرمود، تفسیر

بیان السعادة، تألیف جدّ نگارنده، مرحوم آقای سلطان علیشاه بود و همچنین مرحوم مطهری در کتاب‌های خودش از تصوّف و درویشی تعریف می‌کرد، بنابراین نمی‌شد که بگویند عرفان بد است. از این رو نقشه‌ی ادیبانه‌ای کشیدند مبنی بر اینکه گفتند عرفان از تصوّف جداست. عرفان خوب است ولی تصوّف بد است و حال آنکه به معنای عرفان توجّه نکردند؛ در این زمینه من مقاله‌ای نوشته‌ام که چاپ شده است. تصوّف راه تکامل عرفان است. چون عرفان امر مطلق نیست و درجات دارد و هر سالکی به اندازه‌ی خود این درجات را طی می‌کند. این راه رفتن و جلو رفتن همان چیزی است که در تصوّف آن را سلوک می‌نامند. این راه هم، راه تصوّف است. بنابراین بعد از انقلاب از این جهت مشکلاتی ایجاد شد.

مسأله دیگر بعضی حسادت‌ها است که عملاً دیده شده است که از اینکه مردم توجّه به عرفان و تصوّف داشته و پیشوایان تصوّف و عرفان را محترم می‌دانند، دیگران دچار حسادت‌هایی می‌شوند و حال آنکه حسادت آنقدر مضرّ و خطرناک است که خداوند در سوره‌ی فلق خطاب به پیامبر می‌فرماید که از شرّ حاسدٍ إذا حسد<sup>۱</sup> به خدا پناه ببرد. مسأله دیگر که در تاریخ ایران هم دیده می‌شود این است که به

محض اینکه انقلاب با تغییراتی ایجاد می‌شد، اختلافات محلی را هر یک از طرفین سعی می‌کند به یکی متصل کند و اختلافات خود را تبدیل به یک اختلاف ایدئولوژی یا یک اختلاف ملی نماید؛ کما اینکه بعد از جریان مشروطه در ایران گروه‌های مختلف مشروطه و مستبد پیدا شدند و چه بسا افراد مشروطه‌خواهی که اصلاً معنی مشروطه را نمی‌دانستند و یا چه بسا افراد مستبد که معنی استبداد را نمی‌دانستند ولی اگر از مشروطه‌خواه می‌پرسیدیم که تو علاقه‌مندی که هر چه بگویی انجام شود و رأی مردم ملاک است یا علاقه‌مندی که هر چه دستور شاه باشد عمل شود؟ ممکن بود که بگوید دستور شاه واجب‌تر است؛ و بالعکس چه بسا به یک مستبد می‌گفتیم و می‌پرسیدیم آیا تو حاضری که هر چه تصمیمات مردم باشد اجرا کنند، یا هر چه شاه بگوید باید اجرا شود؟ ممکن بود او جواب بدهد که: نه، تصمیمات مردم مهم‌تر است. منظور اینکه خیلی از اشخاص و افراد بودند — البته نه همه — که بدون توجه به معنای کلمه، خود را مشروطه‌خواه یا مستبد تلقی می‌کردند. این امر هم موجب شد که بسیاری جاها اختلافات، عمیق‌تر گردید. چه بسا اشخاصی مثلاً در خود گناباد که در دو قدمی بیدخت بودند که اینقدر زحمت نمی‌کشیدند بروند بیدخت و ببینند اینها چه می‌گویند و چه بسا آن واعظی که به اصطلاح پامبری پدرش بوده و پدرش در بیدخت منبر می‌رفته و بارها سخنان موافق او را شنیده

است، مع‌ذکب به احتمال قوی با علم و عامداً تهمت هشت امامی بودن بر ما می‌زند و حال آنکه مردم توجه ندارند بر فرض هشت امامی بودن، اگر آن چهار امام دیگر را تو قبول داری و قدرت داری بقبولان. حال آنکه اصولاً بر طبق روایات معتبر شیعه و تاریخ تشیع، هشت امامی وجود ندارد و فرموده‌اند هر که به امامت حضرت رضا معتقد باشد به دوازده امام معتقد است. متأسفانه دستگاه‌های حکومتی هم غالباً تحت تأثیر این تعصبات بوده و بلکه تحت نفوذ و سیطره‌ی این تعصبات، مزاحمت‌های فراوانی ایجاد کرده‌اند که این امر به آبروی جمهوری اسلامی چه در خارج و چه در داخل مملکت لطمه زده است. حکومت از لحاظ معنویت و واقعیت باید به همه‌ی افراد ایرانی و همه‌ی عقاید، مادامی که لطمه به مملکت نزده‌اند امنیت بدهد که آزادانه صحبت کنند ولی متأسفانه در بعضی جاها حتی برخلاف سیاست، به دلیل تعصبات یکی دو نفر روحانی‌نما، عده‌ی زیادی را در خارج و داخل مملکت نگران و ناراحت می‌کنند. البته بحمدالله اخیراً خیلی وضع بهتر شده است و صبر و حوصله و حلم درویش‌ها موجب شده که بسیاری مسائل را مردم بفهمند و متوجه شوند. امیدواریم که در داخل مملکت اسلامی نیز محیط گرم و آرامی فراهم گردد.

### ۳- تصوف در دوره معاصر چه استراتژی را دنبال می‌کند؟

لغت استراتژی به معنایی که متداول شده است در مورد یک

فعالیت گروهی، دسته‌جمعی و حزبی و بخصوص در مسائل اجتماعی بکار می‌رود. اما بنابر آنچه در بیانیه‌ی هفتم رمضان ۱۴۱۷ یعنی دی ماه ۱۳۷۵ بیان کرده‌ام، درویشی در قلمرو امور اجتماعی و در قلمرو سیاسی نظری ندارد و اعمال نظر نمی‌کند ولی توصیه می‌کند که درویش‌ها در اتخاذ روش سیاسی و اجتماعی آزاد هستند و می‌توانند مانند همه‌ی شهروندان فعالیت اجتماعی و سیاسی بکنند و فقط توصیه‌ای که می‌شود این است که با خلوص نیت و محضاً لله مسیری را که به نظر خودشان از لحاظ اجتماعی صحیح به نظر می‌رسد، آن را دنبال کنند. فعالیت‌های هر انسانی را در آنجا ذکر کرده‌ایم که یا در مسائل شریعتی است که از آقایان علما باید پرسند و یا جزو مسائل طریقتی است که به مجازین طریقت مراجعه می‌کنند و یک قلمرویی هم هست که خداوند وابسته به تفکر و تعقل خود افراد گذاشته است. در این قلمرو درویش‌ها آزاد هستند. بنابراین ممکن است درویش‌ها در گروه‌های مختلف اجتماعی با دیدهای مختلف حضور داشته باشند ولی در عین حال مسأله‌ی وظیفه‌ی درویشی خود را فراموش نمی‌کنند. درویشی برای تکمیل و اتمام محاسن اخلاقی است همان‌طوری که پیغمبر فرمود: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**، بنابراین وقتی که یک درویش با خلوص نیت بررسی کرد و در امور اجتماعی تشخیصی داد، آن تشخیص را می‌تواند اجرا کند ولی این ربطی به درویشی ندارد.

بنابراین عمل یک درویش ملاک نظر درویشی حساب نمی‌شود. در این زمینه در کتاب *پندصالح* به استناد فرمایشات ائمه توصیه شده که مؤمن باید با آگاهی و دانایی مسائل را بررسی کند. مؤمن چون باهوش و زیرک است باید توجه کند که گول نخورد و دچار اشتباه نشود ولی در امور سیاسی هر تصمیمی بگیرد مجاز است و به همین جهت از لحاظ درویشی چون آنچه من بگویم به منزله‌ی دستور درویشی تلقی می‌شود و من به منزله‌ی رهبر و پیشوای درویشی، آنچه بگویم وظیفه‌ی درویش خواهد شد، بنابراین گفته‌ام که در مسائل سیاسی اظهارنظری نخواهم کرد و از من چیزی نپرسید و حتی در این موارد، مشورت هم با من نکنید. درویش‌ها خودشان آزادند با خلوص نیت و با مشورت با اشخاص وارد و غالباً با دوستان درویش خودشان بررسی کنند و تصمیم بگیرند. حتی در مورد انتخابات شهرستان و محل تولد خودم بعضی‌ها سؤال کردند که از میان کاندیداها چه کسی را انتخاب کنیم. من گفتم دخالت در این مسائل نمی‌کنم ولی توصیه‌ای که به شما می‌کنم این است که با خلوص نیت و با مشورت با یکدیگر همه با هم بنشینید و نظریات خود را بگویید و بحث کنید تا بالاخره به یک نظر مشترک برسید. اگر همه به یک نظر مشترک رسیدید، آن نظریه را اجرا کنید.

چرا که مسلماً بنا به فرمایش: **يُدُّ اللّٰهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ**<sup>۱</sup>، دست خدا با شما همراه خواهد بود. اصولاً تمام فِرَقِ اسلامی و اسلام از تفرّق و تشتّت مسلمین لطمه دیده است و نفوذ بیگانه یا استعمار و استکبار از این طریق بوده است یعنی از طریق ایجاد اختلاف و تفرقه و نیز استفاده از اختلافات موجود و اختلافاتی که ایجاد می‌شود. بنابراین مسلمین و به طریق اولی درویش‌ها و شیعه‌ها باید با هم متحد باشند و با هم فکر کنند و تصمیم واحد بگیرند.

### اما مختصری از شرح زندگی که خواسته بودید:

ما از خانواده‌ی مشهور بیچاره هستیم که این عنوان چون بر زبان حضرت رضا علیه السلام جاری شد **تِيْمَنًا** آن را انتخاب کردیم. ما از معدود شیعیانی هستیم که قبل از تشریف‌فرمایی حضرت به خراسان، شیعه و از ارادتمندان‌شان بوده‌ایم. بنابراین فامیل ما بیچاره بود و از اوّل هم نام فامیل خود را بیچاره بیدختی گرفتیم که بعداً البته در زمانی که من هنوز نوجوان بودم مرحوم آقای حاج سلطان‌حسین تابنده (رضاعلیشاه)، برادر بزرگ ما با اجازه پدرمان حضرت صالح‌علیشاه نام فامیل را به تابنده تغییر دادند. من ظهر جمعه یا نیم ساعت بعد از ظهر جمعه روز هفده ربیع‌الثانی ۱۳۴۶ قمری مطابق با ۲۱ مهر ۱۳۰۶ شمسی به دنیا

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۲۷.

آمدم و چون همان روز، روز تولد مرحوم آقای نورعلیشاه جدّمان بود، اسم من را تیمناً نورعلی گذاشتند. از کودکی خود فقط مسائل کوچکی را به یاد دارم، ولی اولین خاطره کودکی من از دو سال قبل از اینکه به سن دبستان برسم است که در منزل نزد پدر و مادر با علاقه‌مندی، مختصری خواندن و نوشتن یاد گرفتم؛ بطوری که وقتی به دبستان رفتم کتاب اول ابتدایی را می‌توانستم مختصری بخوانم. دوره‌ی ابتدایی را تا کلاس پنجم در بیدخت در دبستان جامی گذراندم. کلاس ششم ابتدایی را در تهران گذراندم. اول دبیرستان را در مشهد و بعد از آن را در تهران بودم. در دبیرستان خوشبختانه از شاگردهای ممتاز محسوب می‌شدم و بلکه در غالب کلاس‌ها شاگرد اول بودم. معلمینی را که به آنها ارادت داشتم و درس‌دانشان خوب بود را هرگز فراموش نکرده‌ام؛ از جمله آقای دکتر ابوالقاسم قربانی که از دانشمندان مملکت و ریاضیدان مشهوری است و حدود شصت جلد کتاب نوشته که چهل جلد آن با آقای صفّاری است. آن ایام کتاب‌های هندسه‌ی قربانی - صفّاری در دبیرستان‌ها تدریس می‌شد. ولی بیست جلد کتاب هم در تاریخ ریاضیات و مسائل دیگر تألیف کرده که گویا سه بار جایزه‌ی اول علمی ایران را دریافت کرده است. متأسفانه نه تنها از او تجلیلی نکرده‌اند بلکه موجبات آزار او را هم فراهم آوردند. بطوری که من با علاقه‌ای که به او داشتم میل داشتم که رادیو و تلویزیون از او



تجلیلی به عمل آورد ولی هر چه به آقای قربانی اصرار کردم راضی نشد که با این دستگاه‌ها تماس بگیرد. از این جهت خیلی متأسفم ولی خوب شخصاً از ایشان تجلیل می‌کنم و الان هم مراقب ایشان هستم. فرزندش هم در سوربن استاد ریاضیات است. منظور، معلمینی که داشتم تمام اینها مورد علاقه و احترام من بوده و هستند.

دیپلم ششم ادبی را نیز در تهران گرفتم و خوشبختانه در تهران شاگرد اول شدم که بواسطه آن یک مدال، نشانی دریافت کردم که هنوز به عنوان یادگار آن را دارم. دانشکده‌ی حقوق را در خرداد ۱۳۲۷ تمام کردم و به اخذ درجه‌ی لیسانس نائل شدم. بنابر اهمیتی که وزارت خارجه آن ایام داشت و هم‌کلاسی‌ها و جوانان مشتاق به کار در آنجا بودند، مرا هم تشویق کردند که بالاخره بدون دقت و توجه کافی و با کمک‌هایی که شد در وزارت خارجه استخدام شدم. لذا در اسفند ۱۳۲۷ رسماً وارد کادر سیاسی وزارت خارجه شدم منتها بعد از مدتی درک کردم که با روحیه‌ی آزادمنشی و استقلال فکری که من داشتم و علاقه‌مند بودم که مستقلاً بتوانم فکر و اقدام بکنم، وزارت خارجه محیط مناسبی برای من نیست. بدین جهت در اسفند ۱۳۲۹ موجبات انتقال خودم را به دادگستری فراهم کردم و به سمت دادرسی علی‌البدل در دادگاه شهرستان در مشهد مشغول به کار شدم. در دوران خدمت در دادگستری مشهد خوشبختانه توانستم بیشتر از سن و سابقه‌ی خودم

موفقیتی به دست آورم؛ بطوری که در بسیاری از بازرسی‌ها یا نمایندگی‌هایی که از دادگستری می‌خواستند به من ارجاع می‌شد. مثلاً در کمیسیون‌های تخلیه اماکن مسکونی، از طرف دادگستری من شرکت می‌کردم. در انتخابات مجلس هفدهم که چند نفر بازرس خواسته بودند من به عنوان بازرس یک حوزه معرفی شدم. در سرخس هم بنا بود که برای اولین بار انتخابات انجمن شهر برقرار و شهرداری تأسیس شود من شرکت کردم. به همین طریق خوشبختانه سوابق خوبی داشتم.

بعد از مدتی خدمت در دادگستری و اینکه از سال ۱۳۳۳ به سمت ریاست شعبه دادگاه شهرستان تعیین شدم و اظهار علاقه کرده و مشتاق بودم که برای ادامه‌ی تحصیل و اخذ درجه‌ی دکترا به فرانسه عزیمت کنم و به همین جهت با اقداماتی که کردم موافقت وزارت دادگستری جلب شد و در سال ۱۳۳۴ به فرانسه عزیمت کردم و در آنجا با ادامه‌ی تحصیلات در اواخر سال ۱۳۳۶ به اخذ درجه‌ی دکترا نائل شدم و به ایران بازگشتم. بعد در مراجعت به ایران آن زمان مرحوم آقای دکتر هدایتی وزیر دادگستری بود که چون در دانشکده هم استاد ما بود و همچنین سوابق مرا در دادگستری دیده بود، اظهار محبتی کرد و موجبات ترقی من را فراهم آورد و من در تهران مشغول شدم. بعد از مدت کوتاهی رئیس یکی از نواحی دادرسی آن موقع که شامل یک

دادستان و یک بازپرس و یک دادگاه بود، شدم و سپس در اواخر سال ۱۳۳۸ به سِمَت رئیس اداره‌ی سرپرستی تعیین گردیدم. مدت سه سال و نیم در اداره‌ی سرپرستی خدمت کردم و با وجود اینکه خیلی کار شاق و سنگینی بود از آن دوران خدمتم خیلی راضی هستم چون توانستم خدمات زیادی به مردمانی که اطلاعاتی نداشتند و نیازمند کمک بودند کمک کنم. امیدوارم که خدمات من مورد قبول خداوند باشد. در تمام این دوران تا آنجایی که متناسب با شغل قضا بود فعالیت‌های اجتماعی داشتم؛ از نوشتن مقالات، ترجمه‌ی کتاب و امثال اینها. مقالات فراوانی در موضوعات مختلف نوشتم. از جمله اینکه در آن روزگار بواسطه‌ی اینکه تقلید از غرب مرسوم بود مقرر بود که فرزندخواندگی را به رسمیت بشناسند که اینجانب مقالات مفصلی نوشتم و مستدلاً مخالفت آن را با شرع مقدّس و با مقررات قانونی اعلام کردم که تعدیل فراوانی در آن قانون به عمل آمد؛ بطوری که موضوع فرزندخواندگی را که مخالف با اسلام بود تصویب نکردند. بعداً در وزارت دادگستری به سِمَت مستشار دادگاه استان تعیین شدم که پنج سال در دادگاه جنایی و همچنین بطور متفرّق و گهگاه در دادگاه‌های حقوقی استیناف شرکت داشتم. بعداً بورس مختصری با مقدار بسیار کمی از طرف سازمان‌های علمی وزارت خارجه مقرر شده بود که اصل بودجه آن را مقامات فرهنگی فرانسه می‌دادند. من هم با استفاده از آن در شهریور سال

۱۳۴۷ با اجازه وزارت دادگستری به فرانسه عزیمت کردم و بعد از یک سال و نیم که این بورس مطالعاتی را گذراندم برگشتم و به سِمَت دادیار در دادسرای انتظامی تعیین شدم.

در سال ۱۳۵۶ که حزب رستاخیز تشکیل شد و گفتند همه باید در آن نام بنویسند، نامه‌ای به وزیر دادگستری و رئیس دیوان کشور - که جنبه‌ی ریاست مستقیم مرا داشتند - نوشتم و اعلام کردم که شرکت قضات در حزب سیاسی صحیح نیست و به مصلحت مملکت نیست من در حزب اسم نخواهم نوشت که این نامه در دادگستری خیلی اثر کرد و بسیاری از قضات جرأت به خرج دادند و در حزب نام‌نویسی نکردند. البته من چون بواسطه‌ی اینکه حقایق را صریحاً می‌گفتم و در مقالات می‌نوشتم بیش از موقعیت شغلی خودم، مورد محبت و احترام همکاران بودم و فعالیت‌های فرهنگی، علمی و اجتماعی من موجب شده بود که موقعیت خاصی پیدا کنم. ولی در فروردین ۱۳۵۵ به واسطه‌ی همین وضعیت خاص، محیط دادگستری را مناسب ندانستم و با استفاده از قانونی که نوشته شده بود تقاضای بازنشستگی کردم و بازنشسته شده و پروانه و کالت گرفتم. در دوران وکالت هم خوشبختانه خدماتی از من ساخته شد بطوری که بسیاری از دانشجویان را که به عنوان مخالفت با دستگاه، زندانی می‌کردند، ما عده‌ای از وکلا بودیم که به وکالت آنها می‌شتافتیم و خوشبختانه

دادگستری آن وقت تا حد زیادی رعایت عدل را می‌کرد و به هیچ وجه تحت تأثیر قرار نمی‌گرفت و از این حیث کاملاً موفق بودیم. همچنین روحانیونی که در تبعید و یا مورد تعقیب قرار می‌گرفتند به ما مراجعه می‌کردند. ما چند نفری که گفتیم، خودمان را وقف این خدمت کردیم بطوری که خوب الحمدلله این فعالیت‌های فرهنگی و هماهنگی موجب شد که انقلاب بحمدالله به پیروزی برسد. بعد از انقلاب مدتی به سمت معاونت وزارت ارشاد ملی آن وقت و مدتی هم به معاونت وزارت دادگستری تعیین شدم و جمعاً یک سال و نیم معاونت وزارتخانه‌های مزبور را داشتم و بر سابقه‌ی خدمتم که ۲۷ سال بود یک سال و نیم اضافه شد و مجدداً بازنشته شدم و به شغل و کالت پرداختم.

بعد از فوت برادر بزرگم حضرت حاج سلطانه‌حسین تابنده (رضاعلیشاه) که حضرت حاج علی تابنده (محبوب‌علیشاه) فرزند ایشان به جانشینی تعیین شده بودند، آقای محبوب‌علیشاه با اصرار دستور دادند که این سمت معنوی و این مسئولیت الهی را قبول کنم و من به احترام ایشان و رعایت آرامش خاطرشان قبول کردم ولی به هیچ وجه تصور نمی‌کردم ایشان که سنّاً ۱۸ سال از من کوچکتر بودند زودتر ندای الهی را لبیک بگویند. به هر جهت فعلاً مسئولیت من همین خدمت به فقرا است که در طی چند بیانیه، یکی در رمضان ۱۴۱۷ و در دفعات بعد مجدداً و مکرراً وظایف فقرا را در همه‌ی زمینه‌ها تعیین

کرده‌ام. همانطور که قبلاً هم ذکر شد، چون هر چه از طرف من گفته شود یا صادر شود به منزله‌ی دستور طریقتی تلقی خواهد شد به این جهت به لحاظ مصلحت فقرا و مصلحت درویشی اعلام کردم که راجع به مسائل اجتماعی به هیچ وجه اظهار نظر نخواهم کرد و از من هم چنین مسائلی را نپرسید، چون در قلمرو طریقت نیست. از این رو اعلام کردم که درویشی در واقع مکتبی اخلاقی است، مکتب اخلاقی الهی، مذهبی و به هیچ وجه درویشی در مسائل اجتماعی و سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش‌ها آزادند و بلکه بنابر وظیفه‌ی الهی موظفند که فعالیت داشته باشند و از لحاظ شخصی می‌توانند و بلکه باید در مسائل اجتماعی اظهار نظر کنند و در فعالیت‌های اجتماعی شرکت داشته باشند ولی به هیچ وجه عقیده یک درویش را به عنان عقیده‌ی درویشی نباید تلقی کرد. ممکن است چند درویش که همه با هم کمال ارادت و محبت را دارند عقاید سیاسی ایشان مختلف و چه بسا مخالف باشد و این رویه در واقع همان وحدتی است که مورد آرزوی همه‌ی ما است تا مملکت به این نحو باشد که همه با خلوص نیت، عقیده و روش اجتماعی خود را انتخاب کنند ولی همه با هم برادروار باشند و یکدیگر را تحمّل نمایند. امیدوارم خداوند همه‌ی ما مسلمانان بالخصوص شیعیان و بالخصوص فقرا و درویشان را در این راه موفق بدارد. والسلام.



۳۰ خرداد ۱۳۸۰

با عرض سلام، نامه‌ی شما رسید. از اینکه توجّه به تکمیل و تکامل خودتان دارید خرسند شدم. مسأله‌ی قرائت که در نماز گفته‌اند، اصرار بر آن غلطی که در بعضی کتاب‌ها نوشته شده یا بعضی وعاظ می‌گویند صحیح نیست. مگر به خاطر ندارید که بلال حبشی که مؤذن پیغمبر بود بسیاری از این کلمات را نمی‌توانست ادا کند. هم‌اکنون هم اگر توجّه کنید در کلاس‌های درس زبان خارجی بسیاری از شاگردان به هیچ وجه تلفظ لغات انگلیسی یا لغات فرانسه را بلد نیستند. خداوند همه‌ی لغات و کلمات و نیت شما را حتی وقتی شما صحبت نکرده و حرفی نزده‌اید، می‌داند. نماز هم که فرموده‌اند به این صورت خوانده شود، برای مقید و منظم کردن عبادات ما است که باید حتماً به همان صورت خوانده شود ولی اگر کسی نتوانست قرائت کند به هیچ وجه بر نماز او خللی وارد نمی‌شود. در قرآن بعد از دستور خواندن نماز می‌فرماید: **وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ**<sup>۱</sup>، یعنی یاد خدا بالاتر از اینهاست. نماز برای ذکر خداست. خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: **أَقِمِ الصَّلَاةَ**

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

لِذِكْرِي<sup>۱</sup>، نماز را برای ذکر من برپای بدار، برای یاد من. بنابراین هرگز صورت ظاهر عبارات لغات نماز مثل سین و صاد یا ضاد و ظاء و امثال اینها نباید موجب شود که از یاد خدا که باید در نماز با شما باشد غفلت کنید. البته اگر نماز یا قرآن را انسان با همان لغات عربی بخواند خیلی بهتر است ولی شرط صحّت آن نیست. بنابراین، شما توجّه به تفاوت حروف سین و صاد یا ضاد و ظاء و ذال و زا را برای موقع غیرنماز بگذارید و در آن موقع تمرین کنید؛ مثلاً در جلوی آینه تمرین کنید تا یاد بگیرید. اگر هم یاد نگرفتید نماز را ترک نکنید و تمام توجهتان در آن مدّت به نماز باشد.

رساله‌های علما هم که گفته شده بخوانید، برای یاد گرفتن احکام است و البته بعضی شدت سخت‌گیری بیشتری در این مسائل دارند. اما شما توجّه به یاد خدا بکنید.

و اما گناهان کوچک و بزرگ در درگاه خدا قابل بخشش است. هیچ گناهی نیست که قابل بخشش نباشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا<sup>۲</sup>، ای کسانی که اسراف کردید، مأیوس نشوید، خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد. یا در جای دیگری می‌فرماید: إِنَّ

۱. سوره طه، آیه ۱۴.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.



اللَّهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ<sup>۱</sup>، بنابراین از شدت گناهان گذشته یأس بر شما غلبه نکند. همین که آن گناهان را شناختید، همین که متوجه شدید سراسر زندگی ما خطا و گناه است به درگاه خدا توبه کنید و از خدا بخواهید که به شما توفیق بدهد که بعد از این از گناه بپرهیزید. همین اندازه را خداوند برای بخشش گناهان قبول می‌کند. هیچ گناهی نیست که بخشوده نشود و هیچ وقت و زمانی نیست که توبه قبول نشود. خداوند برای جهنم هفت در فرموده است و در مقابل هر در جهنم هم یک در بهشت است؛ مثلاً در مقابل کبر، تواضع است یا در مقابل شرک، توحید است و امثال اینها. منتها بهشت اضافه بر آن هفت در مقابل جهنم، یک در دارد که همیشه باز است و آن در توبه است. سایر درها وقتی باز است که انسان آن عمل را انجام می‌دهد؛ مثلاً نماز که دری از درهای بهشت است وقتی باز هست که مشغول نماز هستتیم ولی در توبه همیشه باز است. در تمام ساعات و تمام دقائق باز است. توبه هم کامل و ناقص و کلی ندارد. نقص و کمال آن بستگی به میزان خلوص نیت شماست. هر وقت خالصاً و محضاً لله از خطا و گناهی که کرده‌اید پشیمان شدید و به درگاه خدا در دل بنالید حتی بدون اینکه محتاج به کلماتی باشد در دل بنالید و از

۱. سوره نساء، آیه‌های ۴۸ و ۱۱۶؛ خدا هر که را به او شرک آورد نخواهد بخشید و مادون شرک را (دیگر گناهان) برای هر که مشیتش تعلق بگیرد می‌بخشد.

خداوند بخواهید که دیگر گِردِ گناه نگردید خداوند همان وقت گناه را می‌بخشد. بنابراین با توکل به رحمت خداوند و اینکه همیشه باید در آرزو و جستجوی تکامل معنوی خودتان باشید از خداوند بخواهید که توفیق این تکامل در راه و توفیق احتراز و اجتناب از گناهان را به شما ببخشد. والسلام.



۳۰ خرداد ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. توجه کنید که انسان همیشه باید به مبدأ توجه داشته باشد؛ به این معنی که خود را فراموش نکند. اگر خواننده یا شنیده باشید، یکی از بیماری‌های روانی آن است که کسی با گذشته‌ی خود ارتباط نداشته باشد. البته همه‌ی مردم عادی از این بلیه دورند ولی برای سلامت بیشتر – و همان‌طوری که این علامت صحّت است – هر چه بیشتر انسان با گذشته خودش ارتباط داشته باشد شخصیت انسانی او قوی‌تر می‌شود و این ارتباط با مبدأ انسان در عالم کبیر عبارت است از مفهوم خداوند و عشق به او که عشق به مبدأ خویش باشد. در عالم صغیر هم عبارت است از خدمت به پدر و مادر که خالق ما هستند و به همین جهت هم در قرآن غالباً خداوند بعد از نام خود نام پدر و مادر را آورده و محبت به آنها را توصیه کرده است و اینکه نمازهای پنج‌گانه مقرر شده که اگر توجه کنید مجموع آنها شاید به اندازه‌ی نیم‌ساعت یا سه ربع ساعت بیشتر طول نکشد، شاید خداوند خواسته است که در ضمن حرکات بدن و همچنین بیان کلمات، یعنی وقتی که زبان و بدن حرکت می‌کند، باز هم به یاد خدا باشیم. به این جهت، نماز برای تکامل آن یاد است و از این جهت کاملاً لازم است و باید مرتباً انجام داد. بنابراین، به هر نحوی و به هر اندازه‌ای که می‌توانید عبادات را باید انجام دهید و کوشش کنید هر چه بیشتر به یاد خداوند باشید. والسلام.

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه خواهان درک مطالب هستید و سؤالاتی نموده‌اید خرسند شدم ولی از این جهت که به جای مطالعه‌ی کتب مستقیماً به سؤال پرداخته‌اید، قدری متعجب گردیدم. به این معنی که تمام این سؤالاتی که کرده‌اید در کتب مربوطه نوشته شده و بنابراین اگر شما علاقه‌مند به درک مطالب هستید حق آن است که ابتدا تمام این سؤالات را در آن کتاب‌ها پیدا کنید که بطور خلاصه می‌توان گفت در رساله‌ی پندصالح و رفع شبهات نوشته شده است. الان هم توصیه می‌کنم که آن رساله‌ها را به اضافه کتاب‌های یادنامه‌ی صالح، نابغه‌ی علم و عرفان و خورشید تابنده مطالعه کنید. بعد از آن اگر سؤالی ماند، مطرح کنید. مع‌ذکب برای اینکه سؤالاتی که کرده‌اید بلاجواب نماند، خلاصه‌ای عرض می‌کنم. ولی توجه داشته باشید که من اگر برای هر شخصی که سؤالاتی دارد بخواهم یک کتاب بنویسم، امکانش برایم نخواهد بود و لذا توقع اینکه همه‌ی جوانب یک سؤال را شرح دهم نداشته باشید. ضمناً جواب‌ها از لحاظ عدد شاید منطبق با سؤال‌ها نباشد.

در بیانیه‌ها که منتشر کرده بودم نوشته شده که درویشی در

سیاست دخالت نمی‌کند، ولی درویش‌ها آزادند که بر حسب تشخیص خودشان - البته تشخیص خالصانه - مخلصاً لله راهی را انتخاب کنند و فعالیت کنند؛ مانند همه‌ی شهروندان و این هم کاملاً منطقی است. به این معنی که اگر از کانون مهندسان بخواهید که در مسائل طبّی، مثلاً دیابت اظهار نظر کنند، کار بسیار نادرستی است. درویشی هم روش تربیت درون است که باید انجام داد. دخالت در مسائل سیاسی و فعالیت اجتماعی نه تنها منع نشده بلکه گفته شده که با دقّت انجام دهند فقط توصیه‌ای که شده است - و در پندصالح هم این مطلب آمده است - که مواظب باشید که آلت دست قرار نگیرید. وقتی خالصاً مخلصاً کار کردید هر روشی را که عقل شما تشخیص داد، صحیح است و همچنین وظایف افراد را هم به وظایف شریعتی و طریقتی و تفکّری یعنی تعقلی تقسیم‌بندی کردم. وظایف شریعتی را باید به آقایان علما و رساله‌های آنها رجوع کرد و مسائل طریقتی را از پیر طریقت باید پرسید و دستورات او را باید اجرا کرد ولی مسائل دیگری است که فقط با تفکّر و تعقل شخص باید انجام شود. خداوند بارها در قرآن بشر را به تفکّر و تعقل امر فرموده و تفاوت انسان و حیوان را در همین تفکّر و تعقل قرار داده است. این نعمت عقل را خداوند داده باید شکرگزار باشیم. شکر نعمت هم عبارت از آن است که آن نعمت را در راه خود به کار ببریم و از آن استفاده کنیم. اگر ما از تفکّر و تعقل دوری کنیم نعمت خدا را

کفران کرده‌ایم. بنابراین، مسائل را تا وقتی که می‌توان با تفکر و تعقل و استشاره حل کرد نباید دست نیاز به استخاره برد و استخاره کرد. مسائل سیاسی هم از جمله مسائلی است که در قلمرو تفکر و تعقل قرار دارد. بدین جهت در اختیار خود فقرا می‌باشد.

همچنین راجع به کنترل جمعیت که گفته‌اید، این عقیده‌ای شخصی است و از مسائل طریقتی نیست که جزء اعتقادات طریقتی باشد. شما می‌توانید این را قبول نکرده و بر آن انتقاد هم داشته باشید. حتی بعد از انتشار این مقاله‌ی من، بعضی از دوستان که خوانده بودند و انتقادی هم داشتند، به من منتقل کردند و من هم از آنان خواهش کردم که در ردّ مقاله‌ی من مقالاتی بنویسند و همین‌طور هم شد. بنابراین، این ربطی به درویشی ندارد و امری شخصی است. و اما در مورد سؤالات شما:

۱- در مورد مسأله‌ی امام زمان علیه السلام، اصولاً این نکته را قبلاً یادآوری کنم که همه‌ی آنچه درویش‌ها می‌گویند، عین اعتقادات درویشی نیست. و همچنین آنچه عمل می‌کنند عین درویشی نیست. کما اینکه ما الان مدّعی هستیم که پیرو امام جعفر صادق علیه السلام بطور کامل هستیم و اگر از ما بپرسند پیرو چه کسی هستیم می‌گوییم پیرو مذهب جعفری. اما آیا همه‌ی اینهایی که می‌گویند مذهب جعفری

دارند، به فرمایشات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عمل می‌کنند؟ نه! ولی این عمل نکردن آنها به اساس مذهب لطمه‌ای نمی‌زند. بنابراین آنچه درویش‌ها می‌گویند و شما می‌گویید که شنیده شد یا می‌گویند، اینها را ملاک درویشی قرار ندهید. اینها استنباط خود آن اشخاص از دستورات و مسائل است و معلوم نیست که این استنباط صحیح باشد. در مورد امام زمان علیه السلام هم مسأله این است که تمام ادیان به آن معتقدند که کسی در آخر زمان ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد و حتی مسأله‌ی انتظار در شیعه جزء نیکی‌ها شمرده می‌شود و برای آن اجری هست. این اجر هم برای آن است که امید را در اذهان زنده می‌کند و آنها را به فعالیت بیشتر وامی‌دارد. ائمه‌ی بعد از پیغمبر هم دنباله‌روی پیغمبر و دنباله‌روی احکام اسلام بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه و همچنین دوازده امام علیهم السلام معصوم بودند. هیچ کس بعد از آنها، بعد از دوران امامت معصوم نیست. هیچ کس بری از خطا نیست. بنابراین، این نظر متفق‌القول همه‌ی شیعه و همه‌ی عرفای والامقام شیعه می‌باشد. در مورد امام هم ایرادی که گرفته‌اید اولاً در خود قرآن خطاب به پیغمبر می‌فرماید که ما قبل از تو برای کسی خلد، ابدیت قرار ندادیم. اگر از لحاظ اعتقاد به قرآن باشد، معلوم می‌شود که ممکن است خداوند بعد از پیغمبر خلدی قرار بدهد، چون نفرموده است که هرگز

خلد قرار نخواهیم داد و فرموده است قبل از تو خلدی قرار ندهیم. اگر غیر از آن هم تصوّر کنیم عقل بشری در ۲۰۰ سال پیش قبول نمی‌کرد که در تهران حرفی زده شود یا تصویری ایجاد شود و در همان لحظه در آن سر دنیا بتوانند آن حرف را شنیده و آن تصویر را ببینند. بنابراین عقل بشری منطبق با اطلاعات و علم فعلی است. اگر ما اعتقاد به یک اصل و یک مکتب داشته باشیم آنچه را از آن مکتب در عقل فعلی ما نمی‌گنجد باید قبول کنیم و در موردش بحث و استدلال خاصی نکنیم.

۲- در مورد سایر سلاسل درویشی اصل کلی بر این است که هر اجازه‌ای که به طریق صحت منتها به امام شود، آن اجازه معتبر است و هر ادعای اجازه‌ای که مجهول باشد و یا به امام نرسد صحیح نیست. مبنا این است. در اوایل چون راه‌ها دور بود و فی‌المثل از مدینه تا چین ماه‌ها باید در راه بود، بنابراین به اشخاص مختلفی اجازه ارشاد داده می‌شد و آن اشخاص هم برای خود جانشینی تعیین می‌کردند. بدین جهت در اوایل سلسله‌های فقری بسیار زیاد بود و همه هم صحیح بودند. اما اکنون چون جعلیات فراوان شده است در مورد سایر سلاسل در پند<sup>صالح</sup> نوشته‌اند: به دلیل اینکه نام دوست از آنها شنیده می‌شود با ایشان همراه با احترام و محبت برخورد کنید. اما چون اطمینان به صحت اجازه‌ی آنها ندارید با آنها مصافحه‌ی فقری نکنید.



نفرمودند یقین به بطلان آنها دارید. فرموده‌اند اطمینان به صحّت آنها ندارید؛ یعنی همیشه احتمال صحّت را در آن گذاشته‌اند. بنابراین نظری که شما نوشته‌اید برای تمرکز افکار نسبت به مکتب خود باشد شاید قابل توجیه باشد، در غیر این صورت از مسائل بسیار بدیهی است که بارها گفته شده و می‌شود.

مسأله‌ی دیگر رعایت شریعت می‌باشد. شریعت باید کاملاً رعایت شود. اگر بعضی اشخاص رعایت نمی‌کنند گناه و خطای خود آنهاست نه خطای درویشی. در این مورد اگر کتب را خوانده بودید چنین سؤالاتی برای شما حل شده بود. خداوند قواعدی در زندگی آفریده است که اگر معتقد به خداوند و قدرت او هستیم باید قوانینی را که آفریده است رعایت کنیم. خداوند فرموده است که آب غرق می‌کند و آتش می‌سوزاند. بنابراین ما باید خودمان را از این خطرهای نجات بدهیم. ولی سببیت اینها باز هم به دست خداوند است. کما اینکه در مورد حضرت ابراهیم آتش را به گلستان تبدیل کرد و در مورد حضرت موسی، آب دریا را از هم شکافت که حضرت از آن رد شدند. ولی ما حق نداریم چنین چیزی بخواهیم. باید خودمان را منطبق با قواعد الهی که آفریده است بکنیم و در هر حال از خداوند بخواهیم که بر کار ما اثر قائل شود. اگر فعالیت می‌کنیم باید بدانیم که اثر آن با خداوند است؛ یعنی ما فعالیت می‌کنیم خداوند هم فرموده است که به آن اثر خواهیم

داد. ولی اگر اثر نداد باز هم آن را از خداوند بدانیم. دعا هم برای همین مطلب است، و الا دعا هرگز جانشین فعالیت نمی‌شود. در مورد برخوردی که نمی‌پسندید واقعاً بد است یا استنباط شما این است در صورتی که واقعاً هم بد باشد بدی از آنهاست نه از درویشی و سلسله‌ی گنابادی. توجه کنید که رفتار آنها ربطی به درویشی ندارد. در تاریخ اسلام فراوان دیده شده است که ظاهراً کسانی که بهترین مسلمانان بودند علیه بزرگان اسلامی قیام کرده‌اند. در جنگ‌های علی علیه السلام هم چنین چیزی را می‌بینید. ربطی به اسلام ندارد و اسلام جوابگوی عمل زشت آنها نیست. این نظر شما ناشی از آن است که توقع دارید کسی که درویش می‌شود در یک لحظه و یک آن، از قعر جهنم به اوج بهشت برسد؛ یعنی تمام معایب خود را از دست بدهد و تبدیل به محاسن بشود. چنین امری محال است. حتی پیغمبران هم ادعای چنین قدرت و چنین امری را نداشته‌اند. این توقع برای آنهايي که خودشان دنبال چنین مطلبی هستند ناشی از آن است که می‌خواهند بدون هیچ‌گونه زحمت و بدون هیچ‌گونه محرومیت و محدودیتی به هر چه می‌خواهند، برسند. ولی مقامات معنوی را جز با زحمت‌کشی نمی‌توان بدست آورد. مسائل اقتصادی هم به اجتماع ارتباط دارد. در جامعه‌ی بشری همه با هم در ارتباطند. و الان وضعیت اقتصادی که وجود دارد مال تمام جهان است. خداوند می‌فرماید: زنه‌ار از فتنه‌ای که وقتی بیاید همگان را در بر

می‌گیرد، ظالم و غیرظالم را در بر می‌گیرد. متأسفانه الان آثار این فتنه آشکار است. مجدّداً در خاتمه شما را به مطالعه‌ی کتب توصیه می‌کنم که اگر با دقت بخوانید پاسخ این قبیل سوّالات بر شما روشن می‌شود. والسلام.

۵ شهریور ۱۳۸۰

با عرض سلام، نامه‌ی شما رسید. توجّه دارید که مسافرت من چه در داخل مملکت، چه به خارج مملکت مشکلاتی دارد که محتاج به بیان نیست. بنابراین باید با توجّه به این مشکلات مسأله به نحوی حل شود که ان شاء الله بتوانم در تمام شهرستان‌ها به دیدار همه‌ی فقرا مشرفّ شوم و توفیق یابم - ولی متأسفانه تاکنون نشده است - غیر از کارزون که گفتید شهرهای بسیاری است که تعداد فقرا هم در آنجا زیاد هستند؛ کرمانشاه، همدان، خرم‌آباد، بروجرد و بسیاری از شهرهای دیگر، زاهدان، قوچان، بجنورد و امثال اینها. ولی امیدوارم به تدریج بتوانم - اگر خداوند عمر و سلامتی مرحمت فرمود - به این شهرها بیایم و امّا سؤالاتی که فرموده‌اید:

اشاره‌ی شمس تبریزی به حالات جذب و سلوک است. روش انسان در سلوک به معنای اعم، یعنی طیّ راه برای وصول به خداوند که **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**<sup>۱</sup>، یا آیه‌ی **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**<sup>۲</sup>، بر سه گونه ممکن است باشد: یکی سلوک تنها

۱ . سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲ . سوره انشقاق، آیه ۶.

و یکی جذبه‌ی تنها و یکی مخلوط سلوک و جذبه. شرط رهبری و ارشاد دیگران آن است که خود رهبر سلوک و جذبه هر دو را داشته باشد؛ یعنی در درجه‌ی اوّل سالک مجذوب و در درجه‌ی بعد مجذوب سالک باشد. چنین شخصی به منزله‌ی آن خطّی است که هم خود می‌تواند بخواند و هم دیگران می‌توانند بخوانند؛ یعنی حقّ ارشاد دیگران را دارد و ارشاد می‌کند. امّا تشخیص اینکه کسی به این مقام رسیده است یا نه با کسی است که خود مجاز باشد از سلف صحیحی و همین‌طور این اجازه برسد به امام. و امّا آن کسی که خط را خود توانستی خواند و دیگران نتوانستند خواند، آن است که خود در راه سلوک است و پیش می‌رود و با روش خاصّ خودش است، لذا روش او برای دیگران معتبر نیست؛ یعنی صددرصد ملاک قرار نمی‌گیرد مگر آنچه ظاهر می‌شود. درویش‌های معمولی که دارای مقاماتی هستند ولی شخصاً طی راه می‌کنند از این قبیل هستند. و امّا آنکه نه خود خواندی، نه دیگران، حالت مجذوبی است که اصلاً از وظیفه و تکلیف خبر ندارد و این خبر نداشتن گاهی به اختیار او نیست. این است که مانند خطّی است که نه خود تواند خواند و نه دیگران.

در مورد اینکه در سلسله‌ی الاولیا جلوی نام برخی اقطاب کلمه‌ی درویش یا شیخ نوشته شده، این بستگی به شهرتی است که آن شخص

به نام خود داشته است. مثلاً هم‌اکنون هم در بین مشایخ، در مقابل لقب بعضی‌ها کلمه‌ی درویش است و این نشان‌دهنده حالات او یا نشان‌دهنده‌ی عرف زمان خود اوست که به آن نام مشهور بوده است **وَالَّا تَفَاوُتِي نَمِي كُنْد. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ**<sup>۱</sup>، که در قرآن آمده است شامل بعدها هم می‌شود.

در مورد حضرت نوح، لغت کتاب که ما امروز استفاده می‌کنیم و پیغمبران صاحب کتاب می‌گوییم، به معنای متداول امروز نیست؛ برای اینکه خط نوشتن معلوم نیست که در چه زمانی بین بشر معمول شده است، این طرز نگارش قراردادی است. منظور از کتاب، آن کتابی است که در قرآن به آن اشاره دارد و می‌فرماید: **عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**<sup>۲</sup>، یا در مورد **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**<sup>۳</sup>، در اینجا کتاب یعنی مقررات خاصّ الهی. بدون اینکه نوشته‌ای هم باشد به نام کتاب معتبر است. بنابر آنچه در تاریخ هم نوشته‌اند از حضرت نوح کتابی - به معنای امروزی - به دست ما نرسیده است، چون مریدان حضرت نوح چند خانواده بیشتر نبودند؛ شاید در حدود هفت یا هشت خانواده که همه با خود حضرت

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲. سوره رعد، آیه ۳۹.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

نجات یافتند. بنابراین آنها خود مستقیماً دستورات را از حضرت می‌گرفتند و منظور از پیغمبران صاحب کتاب یعنی هر پیغمبری که دین تازه‌ای بیاورد. موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله هر کدام دین پیغمبر قبلی خود را در واقع تکمیل کردند نه اینکه بطور کامل نسخ کردند.

در مورد تعیین اقطاب، این بستگی به حالات شخص قطب دارد که با نحوه‌ای از الهام قلبی صورت می‌گیرد. به این معنی که بر آنها مسلّم می‌شود که باید از طرف خداوند فلان شخص را به جانشینی تعیین کند و الاً وحی فقط بر پیغمبر نازل می‌شد و حتی بر ائمه هم وحی نازل نمی‌شد.

در مورد در نظر گرفتن صورت مرشد که نوشته‌اید بطور تفصیل در رساله‌ی رفع شبهات توضیح داده شده است به آن مراجعه کنید تا ناراحت نباشید و تکلیف قطعی خود را بدانید.

اما خوابی که دیده‌اید؛ چون دخانیات کشیدن، سیگار و قلیان و امثال اینها در میان مردم متداول است که در مواقع ناراحتی فکری انسان سیگار می‌کشد بنابراین این خوابی هم که دیده‌اید علامت آن است که حضرت آقای محبوب‌علیشاه علیه السلام و همچنین مرحوم آقای محقق از وضع فعلی که برای فقرا فراهم شده است نگران و ناراحت

هستند. برای شادی روح آنها هر وقت به یادشان افتادید فاتحه‌ای بخوانید. امیدوارم رفت‌وآمدها آنقدر آسان و ساده شود که بتوانم همه جا بیایم و همچنین مشایخ از هر حیث امکانات داشته باشند که در سفر باشند. والسلام.



۸ شهریور ۱۳۸۰

با عرض سلام. در مورد وضعیت اصفهان، بارها گفته شده که باید مانند آهن بود تا ضربات چکش موجب قدرت و قوت گردد. چکش که به آهن می‌خورد، آهن را قوی‌تر می‌کند ولی چکش که به کلوخ بخورد، کلوخ را متلاشی می‌کند. باید ما از درون انفراداً و از بیرون اجتماعاً مانند آهن باشیم که این ضربه‌های چکش ما را محکم‌تر کند. به آهن به هر اندازه که بکوبند محکم‌تر می‌شود و هیچ لطمه‌ای نمی‌بیند ولی دسته چکش شکسته می‌شود. بنابراین باید به این صورت باشد. علیهذا توجه به آداب شرعی و آداب مجلس، سکوت، به درد دل هم رسیدن، اینها را باید بیشتر تجربه کنیم تا ان شاء الله دل‌هایمان هم به هم نزدیک‌تر شود.

در مورد مسأله‌ای که سؤال کرده‌اید، اولاً در مورد خطبة البیان بعضی صحت آن را قبول ندارند و در صحت آن تردید می‌کنند. اما در مورد اینکه نظیر همین اقوال و مطالبی که از خطبة البیان نوشته‌اید آیا با *أَنَا الْحَقُّ مَنْصُورٌ حَلَّاجٌ وَ سَبْحَانِي مَا اعْظَمَ شَأْنِي* منافات ندارد؟ راجع به حسین بن منصور حلّاج و بایزید بسطامی و نسبتی که به آنها می‌دهند به تذکرة الاولیای شیخ عطار مراجعه کنید و آن را بخوانید که در آنجا

مفصلاً پاسخ داده شده است و من اگر بخواهم پاسخ مفصل بدهم، خود یک کتابی است. به آنجا مراجعه کنید. در پاسخ کسی که از همین امر و نظایرش پرسیده، جواب داده‌اند:

روا باشد انا الحقّ از درختی

چرا نبود روا از نیک‌بختی

موسی علیه السلام جلوه‌ی الهی را در درختی دید. بنابراین در آن حالاتی که علی علیه السلام چنین می‌فرمایند آن حالات علی بشری نیست بلکه علی است که نماینده‌ی خدا است. کما اینکه در خطبه‌ی شقشقیه هم حضرت بعد از آنکه مقدار زیادی خطبه خواندند و گرم شده بودند، عربی بلند شد و سؤال نامناسبی کرد. حضرت سؤال را جواب دادند. بعد از خاتمه‌ی جواب، حاضرین تقاضا کردند خطبه را ادامه بدهند. حضرت فرمود: **تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَّتْ**<sup>۱</sup>. گاهی اوقات آن شقشقه، آن حالت ظهور می‌کند، جوش می‌آورد و بعد سرد می‌شود. ولی به هر جهت از اینکه متوجّه این‌گونه مسائل هستید، خرسندم. والسلام.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳: این شقشقه‌ی شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت.



۱۹ مهر ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. بسیاری از این سؤالات و مسائل را قبلاً باید توجه می‌کردید، تا برای شما حل می‌شد و بعد تشرّف حاصل می‌کردید ولی اکنون هم بسیار خوب است که دنباله‌ی تحقیق خود را پی می‌گیرید. ولی برای تحقیق قبل از سؤال نمودن باید به کتب و یا اگر کلاس‌هایی هست به کلاس‌ها مراجعه نمایید. سؤالی که کرده‌اید، در کتب عرفانی از قرن‌ها پیش و از بدو غیبت امام زمان این مسائل مطرح و در کتب نوشته شده است، اگر می‌خواهید تحقیق بکنید باید زحمت مطالعه و پیدا کردن این کتاب‌ها را هم تحمّل نمایید. وَاَلَا اگر من بخواهم که سؤالات را در نامه پاسخ بدهم این بسیار کار مشکلی است و تقریباً محال است که کتابی را در ضمن نامه ذکر نمایم. به کتاب‌های پندصالح، رساله‌ی رفع شبهات، خورشید تابنده، یادنامه‌ی صالح و نابغه‌ی علم و عرفان مراجعه نمایید.

و اما در مورد بیعت که نوشته‌اید: «بیعت در صدر اسلام یکی از ارکان حکومت‌های اسلامی بوده است»، بله هر وقت حکومت اسلامی‌ای باشد بیعت حکومتی خواهد بود و فعلاً در جهان بیعت حکومتی به صورت انتخابات می‌باشد، ولی در واقع وقتی که حکومت

اسلامی در دنیا مستقر شود در آن صورت بیعت هم برقرار خواهد بود. اما غیر از بیعت اسلامی، بیعت دیگری هست که آن بیعت معنوی است. بیعتی است که خداوند می‌فرماید: من جان و مال شما را می‌خرم و در مقابل بهشت می‌دهم. این یک بیعت است؛ یعنی یک خرید و فروش است. این بیعت جنبه‌ی معنوی دارد. در همان صدر اسلام، اگر مطالعه کنید، همه‌ی صحابه‌ی پیغمبر با همه‌ی کسانی که در حکومت بودند و یا تابع آن حکومت بودند بیعت کرده بودند ولی آیا شما اسلام علی ﷺ را با اسلام معاویه یا ابوسفیان یا با اسلام بسیاری از این قبیل اشخاص که می‌شناسید یکی می‌دانید؟ هر دو یک بیعت داشتند؟ نه! یک بیعتی بود به نام بیعت حکومتی؛ به این معنی که شخص تابعیت خودش را به حکومت اسلامی و قوانین اسلامی اعلام می‌کرد. حکومت هم به مظهریت خلیفه‌ی وقت، این بیعت را قبول می‌کرد. این وضعیت امروزه در دنیا به صورت قبول تابعیت است. وقتی که کسی از دولتی تقاضای تابعیت می‌کند و به تابعیت آن دولت قبول می‌شود، یعنی تمام قوانین آن را باید اجرا کند. ولی در مسأله‌ی اعتقاد او اثری ندارد و ممکن است بر همان اعتقادات سابق باشد. اما بیعت معنوی بیعتی است که با اهل معنا و با کسی که از طرف خداوند مجاز است باید نمود. این بیعت هم در زمان همان خلفای جور با ائمه بود. ولی بیعتی که با امام می‌کردند غیر از بیعتی بود که با حکومت می‌کردند، حتی آن بیعت با حکومت را

بر خودِ امام هم تحمیل می نمودند و ائمه قبول می کردند ولی بیعت امامت، یعنی قبول امامت، در تمام دوران ائمه رایج بود.

در زمان غیبت صغری به تدریج چهار نفر وکیل حضرت بودند که به نواب اربعه مشهورند، ولی این نواب اربعه حقّ اخذ بیعت نداشتند، فقط چون اشخاص مطمئنی بودند محل اقامت حضرت را می دانستند و به حضور حضرت شرفیاب می شدند و نامه های مردم و ارادتمندان را می گرفتند و خدمت امام تقدیم می کردند و جواب گرفته، به صاحب آن برمی گرداندند. در روایات هم که علما اجازه ی روایت خودشان را به امام می رسانند هیچ کدام از اینها اجازه ی روایت را به نواب اربعه نرساندند، یعنی نواب هیچ اختیاری از این جهات، نه از لحاظ روایت و نه از لحاظ بیعت، نداشتند. در آنجا حضرت به جنید بغدادی که از ارادتمندان حضرت عسکری بود و از طرف آن حضرت نیابت داشت برای اخذ بیعت، کماکان اجازه دادند که اخذ بیعت نماید و برای بعد از خودش هم جانشین تعیین کند که جنید به این وظیفه رفتار کرد و برای بعد از خود هم جانشین تعیین کرد و آن جانشین هم جانشین، الی یوم القیامه. و این بیعت همان طوری است که امروز در فقره به عنوان تشرّف گفته می شود؛ یعنی تشرّف همان بیعت معنوی است.

در زمان غیبت، امام دوازدهم، امام روی زمین است، منتها ما توفیق زیارت ظاهری او را نداریم و متأسفانه به علت عدم لیاقت ما، از

نظر ما غایب شده است. هر وقت ما لیاقت پیدا کردیم و خداوند مصلحت دانست امام ظاهر خواهد شد. در غیبت امام، امور فقهی یعنی احکام، به فقهایی سپرده شده است که دارای این شرایط باشند که می‌فرماید: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ<sup>۱</sup>. فقیهی که دانشمند باشد و این شرایط اخلاقی را هم داشته باشد برای شیعیان تقلید او واجب است. تقلید هم در اعمال است نه در افکار. یعنی وقتی در نماز مشکوک شدید که درست است یا نه، از یکی از آنها می‌پرسید و او به شما می‌گوید و این تقلید است و الا تقلید در افکار و عقاید نیست.

و اما در بیعت معنوی که ذکر خاصی می‌دادند، نه اینکه اذکار دیگر نام خدا نیست، بلکه متناسب با روحیه‌ی آن شخص و متناسب با مکان و زمان ذکری را می‌دادند؛ کما اینکه در دعاهایی هم که هست مثلاً برای شفای مریض یا برای سلامتی مسافران، هر وقت انسان از خداوند چیزی می‌خواهد بهتر است که آن نام متناسب را ببرد. وقتی از خداوند گشایش روزی می‌خواهد، یا رزاق بگوید، وقتی که از خداوند مرحمت می‌خواهد یا رحیم بگوید، وقتی از خداوند باز شدن گره‌ها را می‌خواهد یا فتاح بگوید؛ نه اینکه آن اسماء دیگر نام خدا نیست، با

روحیهی این شخص این نام تناسب دارد. این است که به این نام  
متوسّل می‌شود، وَاِلَّا سَیْرَ اسَامِی خدایند هم بهتر است که انسان توجّه  
کند و بگوید. وَالسَّلَام.

با عرض سلام، نامه‌ی شما رسید. سؤالاتی که نوشته‌اید در کتب مربوطه همه ذکر شده است. بنابراین کسی که نیازمند به تحقیق است و اشتیاقی برای فهم آن دارد می‌تواند با مراجعه به کتب، رفع نیاز کند و اگر اشتیاق زیاد بود کتاب را پیدا می‌کند. مع‌ذلک برای راهنمایی بیشتر شما نکات ذیل را توضیح می‌دهم:

در طی تاریخ، بعضی جریان‌های اجتماعی، مذهبی یا سیاسی که به وجود آمده‌اند نام‌های متفاوتی به خود گرفته‌اند. تاریخ‌نگاری، دلیل اینکه تاریخ دقیق وقوع آن جریان باشد، نیست. کم‌اینکه مذهب تشیع از زمان خود پیغمبر در روحیه‌ی مردم بود؛ برای اینکه اساس تشیع بر آن است که هرگز رحمت الهی از روی زمین قطع نمی‌شود و پیغمبر هم اگر رفت چون پیام و دستورات و قوانین الهی را بطور کامل بیان کرده است، دیگر از حیث قانونگذاری، بشر نیازی ندارد ولی از لحاظ راهنمایی، پیامبر حتماً جانشین تعیین می‌کند و رحمت خداوند کماکان ادامه پیدا می‌کند. اما این جانشین و این کسی که هدایت مردم را به عهده می‌گیرد انتخابی و بر حسب انتخاب مردم نیست، بلکه بر حسب خواست الهی خواهد بود. کم‌اینکه خود پیغمبر هم بر اساس



انتخاب مردم تعیین نشده بود، امر الهی بر نبوت او قرار گرفت و بنابر همین قاعده بود که به پیغمبری مبعوث شد. همچنین بعد از پیغمبر هم کسی به جای او خواهد آمد که پیغمبر بگوید. چون پیغمبر هم جز امر الهی، گفته‌ای ندارد. بنابراین کسی را که او تعیین کند به منزله‌ی آن است که خداوند تعیین کرده باشد. بدین طریق اساس تشیع از زمان خود پیغمبر هم بود. کما اینکه در زمان پیغمبر عده‌ای نگران و ناراحت بودند که اگر پیغمبر رحلت کند مسأله‌ی تربیت انسان‌ها به چه صورت خواهد بود و چه خواهد شد، که خداوند فرمود: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ**، آیا اگر پیغمبر رفت شما به جاهلیت خودتان برمی‌گردید؟ این آیه نشان می‌دهد که هدایت پیغمبر ادامه خواهد داشت. بعد با جانشینی علی علیه السلام این نظریه و این تصمیم الهی به صورت قاطع به مردم گفته شد. بنابراین شیعه از همان زمان بوده است، منتها در طی تاریخ نام‌های مختلفی به آن گفته‌اند. بسیاری اوقات شعوبی می‌گفتند. دشمنان تشیع، شیعه را رافضی می‌گفتند. لغت شیعه بعداً متداول شد و به همین دلیل مستشرقین اشتباه کردند و پیدایش لغت را با پیدایش معنی یکی گرفته و گفته‌اند که شیعه بعد از صد سال از هجرت پیدا شد.

این لغاتی را هم که شما گفته‌اید بسیاری از این لغات معنای واحدی دارد منتها در طی تاریخ به صورت‌های مختلف عنوان شده است. مثلاً حکیم اصلاً ربطی به عرفان و تصوّف ندارد. حکیم یعنی کسی که حکمت الهی را خوانده است. مرتاض یعنی کسی که ریاضت کشیده و این مرتاضین فعلی اصلاً معلوم نیست مُسلم باشند و لازم هم نیست که مُسلم باشند. مفتی یعنی فتوا دهنده، مفتی هم صفت نیست. هر کسی به درجه‌ی اجتهاد رسید که بتواند فتوا بدهد، اسم او مفتی خواهد بود. سحر از مواردی است که در قرآن و در اسلام منع شده و ساحر را مطرود دانسته‌اند. اما لغات صحیحی که گفته‌اید، عارف و صوفی و درویش است که اینها در طی تاریخ هر چند وقت به طریقی بکار برده شده‌اند. صوفی به مناسبت این بود که لباس پشمی می‌پوشیدند یا اهل صفّه یا اهل صفا بودند. همین لغات بعداً در بسیاری موارد به نام درویش خوانده شد که لغت قدیمی فارسی است. در بعضی ایام به عنوان فقیر خوانده شدند. همه‌ی اینها یک معنی دارد ولی اسامی و لغاتش مختلف است. عارف یعنی کسی که به صفات الهی و به راه طی طریق به سمت خداوند آشناست. عارف صفتی است که برای شخص صوفی یا درویش بکار می‌رود که مدّتی به دستورات داده شده، رفتار کند و این حالت عرفان برای او دست دهد. عرفان هم درجات مختلفی دارد. در مقاله‌ای که در مجله‌ی *عرفان ایران* شماره ۷

از من چاپ شده است، راجع به لغت عرفان و تشییع و تصوّف بحث مفصّلی شده که اگر آن را در کتابخانه حسینیّه امیرسلیمانی پیدا کردید، بگیرید و بخوانید. بنابراین، عارف کسی است که در طیّ سفرش تا حدّی شناختی پیدا کرده است و این شناخت روز به روز قابل تکامل است. بنابراین عارف صفت یک نفر و حالتی است که نسبت به خداوند به او دست می‌دهد.

برای سایر سوآلاتی که دارید یا کتاب‌هایی که بخواید، روزهای دوشنبه صبح در حسینیّه امیرسلیمانی نزدیک پارک‌شهر در کتابخانه کسانی هستند که سوآلات شما را شفاهاً پاسخ دهند یا کتاب‌هایی را معرفی کنند. این حسینیّه کتابفروشی هم دارد که کتاب‌هایی را که خواستید می‌توانید از آنجا تهیه فرمایید. هرگز عرفا با هیچ فرقه‌ای در تضاد نبوده‌اند که به اصطلاح شما دشمنی داشته باشند. بعضی چون حکما و فلاسفه از لحاظ حکمت و فلسفه می‌خواهند به وجود خداوند و به صفات او پی ببرند ولی عرفا می‌گویند با استدلال نمی‌توان پی برد، به قول مولوی که می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی‌تمکین بود<sup>۱</sup>

البته آنها هم ممکن است با استدلال، در بعضی موارد به همان

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۲۱۳۸.

نتیجه‌ای برسند که عرفا با طی مراحل سلوک آن نتیجه را گرفته‌اند و در بعضی مواقع ممکن است به نتیجه‌ی متضادی برسند. بنابراین دشمنی به هیچ‌وجه معنی ندارد. بین عرفا با هیچ کس دشمنی نبوده و نخواهد بود. نمایش‌هایی که می‌بینید و به نام درویشی است ربطی به درویشی ندارد. زیرا نمایش دادن این‌طور قدرت‌ها کار صحیحی نیست و خودنمایی است. البته ممکن است در اثر طیّ راه و در اثر سلوک معنوی، قدرت‌های معنوی برای شخص ایجاد شود که بتواند در قواعد طبیعی مؤثر باشد. مانند آنچه که در مکالمه‌ی ابوعلی‌سینا با ابوسعید‌الوخیر گفته شده، که روزی در حمام ابوسعید از ابوعلی‌سینا پرسید که شما می‌گویید هر جسمی به دلیل سنگینی به سمت زمین می‌آید. ابوعلی‌سینا تصدیق کرد. شیخ ابوسعید اشاره به طاس حمام کرد، رفت بالا. از ابوعلی‌سینا پرسید: به این چه می‌گویید؟ ابوعلی‌سینا گفت این را ما نمی‌دانیم. بعد از این ملاقات بود که ابوعلی‌سینا در کتاب *اشارات و تشبیهات* بابی را به نام مقامات العارفين نوشت. بنابراین اینها جزء درویشی نیست. در طی سلوک ممکن است کسی چنین قدرتی را پیدا کند، کمالینکه مثلاً فرض بفرمایید پرتاب نیزه یا پرتاب سنگ جزء ورزش است اما کسی که قهرمان این کار است اگر در بیابان سنگی دید و اگر این سنگ را پرتاب کرد و توانست این سنگ را خیلی بیش از شما پرتاب کند در این صورت این کار او نه به قصد نمایش

است، بلکه در ضمن کاری که دارد، یعنی تمرین ورزشی، این قدرت را به دست آورده است.


اساس عرفان بر تداوم رشته اجازه‌ی بزرگ زمان است. شیعه می‌گوید بعد از غیبت کبری، حضرت امام نماینده‌ای برای اخذ بیعت تعیین کردند و به آن نماینده اجازه‌ی تعیین جانشین هم دادند. او بعد از خود جانشینی تعیین کرد و آن جانشین، جانشینی الی امروز. لزوم تعیین جانشین در بین تمام عرفا هست، منتها عرفای شیعه به امام زمان معتقدند و می‌گویند که در غیبت امام زمان کسی که از طرف آن حضرت مأمور بود جانشین تعیین کرد ولی عرفای اهل سنت به امامت به این صورتی که ما دوازده امام را قبول داریم، معتقد نیستند و می‌گویند علی علیه السلام بعد از خود جانشین تعیین کرد و آن جانشین، جانشین دیگری؛ یعنی امامت نبود. همه‌ی آنها بعد از علی قطب بودند ولی اصل عرفان، اساس تشیع است و عرفایی که به عنوان عرفای اهل سنت‌اند در طی تاریخ با توجه به تقیه‌ای که می‌شد و با توجه به دشمنی‌هایی که با اهل بیت می‌کردند ناچار شدند خود را کنار بکشند و به این طریق ادامه پیدا کردند. علی علیه السلام جانشین پیغمبر بود. خود حضرت می‌فرماید: **أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ**، من بنده‌ای از بندگان

محمد هستم. ولی خود محمد چه می‌گوید؟ خود محمد ﷺ بنا به امر قرآن می‌گوید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**<sup>۱</sup>، من بشری مثل شما هستم. در جای دیگر می‌فرماید: **لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ**<sup>۲</sup>، من غیب نمی‌دانم. بنابراین وقتی پیغمبر که استاد است این اقرار را دارد، علی ﷺ هم به چیزی زائد بر آن اقراری ندارد و اگر کسی خدای ناکرده علی را خدا بداند در این صورت کار غلطی است و کفر است. از حضرت آقای سعادت‌علیشاه پرسیدند که فرق شما و «علی‌اللهی» چیست؟ به عبارت عامیانه‌ای که طرف بفهمد، فرمود: علی‌اللهی‌ها می‌گویند خدایی نیست هر چه هست علی است، ما می‌گوییم علی نیست، هر چه هست خداست. یعنی علی هم از جانب خدا مأمور بود و سخن می‌گفت. در کتب مختلفی در این باره نوشته شده است. به آنها مراجعه کنید تا توضیح بیشتری بیابید.

و اما در مورد اینکه نوشته‌اید در قرآن مجید یا نهج‌البلاغه اشاره‌ای به عرفان و روش عرفان نشده است، تمام احکام عرفان واقعی مستند به قرآن است و هیچ مخالفتی با قرآن ندارد. اما لغت عرفان، همان طوری که قبلاً گفتیم در طی تاریخ بعداً پیدا شده است. اسمی که متداول می‌شود دلیل عدم وجود مسمی در قبل نخواهد بود و عرفان همان حالاتی است که نمونه‌ی آن را در کتب معمولی هم نوشته‌اند که

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰ و سوره هود، آیه ۳۱.

مثلاً علی  وقتی نماز اقامه می کرد تیر از پایش کشیدند و حضرت چیزی نفهمید.

اگر سؤال دیگری داشتید همان روز دوشنبه در کتابخانه حسینیه ی امیرسلیمانی از آقای کاشانی بپرسید. والسلام.

## فهرست جزوات قبل

- جزوه اوّل: گفتارهای عرفانی (قسمت اوّل) / ۱۰۰۰ تومان
- جزوه دوّم: گفتارهای عرفانی (قسمت دوّم) / ۱۰۰۰ تومان
- جزوه سوّم: گفتارهای عرفانی (قسمت سوّم) / ۱۰۰۰ تومان
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اوّل) / ۵۰۰ تومان
- جزوه چهارم: گفت‌وگوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه) / ۵۰۰ تومان
- جزوه پنجم: مکاتیب عرفانی (قسمت اوّل ۷۶-۱۳۷۵) / ۵۰۰ تومان
- جزوه ششم: شرح استخاره (همراه با سی‌دی صوتی) / ۵۰۰ تومان
- جزوه هفتم: مقدمه روز جهانی درویش / ۵۰۰ تومان
- جزوه هشتم: مکاتیب عرفانی (قسمت دوّم ۷۹-۱۳۷۷) / ۵۰۰ تومان
- جزوه نهم: گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم) / ۵۰۰ تومان
- هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)
- جزوه دهم: گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم) / ۵۰۰ تومان
- جزوه یازدهم: گفتارهای عرفانی (قسمت ششم) / ۵۰۰ تومان
- جزوه دوازدهم: گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم) / ۵۰۰ تومان



شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم) / ۲۰۰ تومان  
جزوه سیزدهم: شرح خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده  
(قسمت اول) / ۲۰۰ تومان  
جزوه چهاردهم: درباره حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / ۲۰۰ تومان  
جزوه پانزدهم: گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم) / ۲۰۰ تومان



با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی  
خیریه یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش  
جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲-۵۸۳-۰۹۱۲ تماس بگیرید.